

## ادبیات حقوقی

(۴)

آب - آیه

آب - آب جسمی است روان و روشن که اگر چیزی بر آن نیفزوده باشند بی مزه<sup>۱</sup> و بی رنگ و بی بو است.

این مایع شفاف و سیال مایه زندگی مردمان و جانوران و گیاهان است.<sup>۲</sup> تا کشف عناصر ساده و اصلی، آب را با سه جسم دیگر آتش، باد، خاک چهار آخشیجان یا عناصر اربعه بسیطه میدانستند. در این شعر هر چهار آمده:

چون آتش تیز باش و چون آب روان چون خاک بهر باد پراکنده مشو  
آب از نظر حقوقی یکی از اموال است که ممکن است بطور طبیعی بدست آید مانند آب چشمه و رود و دریا و یا بر اثر کار انسان مثل آب قنات و چاه و غیره.

آب مال منقول است ولی نه از آن جهت که بیای خود راه رود و جاری شود و جابجا گردد بلکه از آن جهت که مشمول تعریف مذکور در ماده ۱۹ قانون مدنی است: «اشیائی که نقل آن از محلی به محل دیگر ممکن باشد بدون اینکه بنخود یا محل

آن خرابی وارد آید منقول است.»<sup>۳</sup>

حقوق آب مجموعه قواعد و اصول و مقررات یا عرفهائی است که در تهیه و تولید آب و توزیع و مصرف آن باید رعایت شود.

تهیه و تولید آب موضوع حیازت میاه مباحه و احداث چاه و قنات و سد و نظائر

(۱) مزه کیفیتی است که از چشیدن و جویدن و نوشیدن چیزی احساس شود مانند شیرینی، شوری، تلخی، فرهنگ معین. بی مزه در خوراکی و آشامیدنی یعنی بی طعم ولی در تداول عامه چشائی یا بویائی ناخوشایند است که بی مزه را بجای بدمزه بکار برند.

(۲) وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون. قرآن سوره ۲۱ آیه ۳۱... و شاعر چنین تضمین کرده:

از لب زنده گشت جان هما و من الماء کل شیء حی  
(۳) پاره ای آب را غیر منقول دانند و احکام مال غیر منقول بر آن روان گردانند که گمان میرود درست نباشد و آنچه غیر منقول است محل آب از رودخانه و چاه و دریا و غیره است.

اینها و توزیع آن موضوع کلیه وسایل آبرسانی شهری و صحرائی مانند لوله‌کشی آب و آبروها و کانالها و امثال اینهاست. و در مصرف آب موضوع حق تقدم و حقا به و تقسیم آب و مقسم‌المیاه<sup>۴</sup> و اشباه این امور و نیز موضوع آب‌بها مورد توجه است. در قانون مدنی مواد ۱۴۸ تا ۱۶۰ از قواعد و مقررات مربوط به‌کندن نهر در زمین مباح، احیاء و حیازت میاه مباحه، کندن چاه و قنات، شرکت درهریک ازین امور و مصرف آب و آبیاری و حقوق و تکالیف افراد در این موضوعات بحث کرده است.

اما قسمت عمده ازین مقررات بر اثر قانون ملی شدن آب که در ۶۶ ماده در هفتم مرداد ۱۳۴۷ شمسی تصویب گردیده تغییر یافته و قسمتی نسخ شده است و تملك خصوصی آب با تأسیس حقا به و حق‌الشرب از میان رفته است.

ماده اول قانون ملی شدن آب چنین است: «کلیه آبهای جاری در رودخانه‌ها و انهار طبیعی و دره‌ها و جویبارها و هر مسیر طبیعی دیگر اعم از سطحی و زیرزمینی و همچنین سیلابها و فاضل‌آبها و زهابها و دریاچه‌ها و مردابها و برکه‌های طبیعی و چشمه‌سارها و آبهای معدنی و منابع آبهای زیرزمینی ثروت ملی محسوب و متعلق به عموم است و مسئولیت حفظ و بهره‌برداری این ثروت ملی و احداث اداره تأسیسات توسعه منابع آب به وزارت آب و برق محول میشود.»

در مواد دیگر موضوع حقا به و اجازه مصرف و نحوه استفاده از آب و آبهای مصرف نشده و وظایف وزارت آب و برق و آبهای زیرزمینی و حفاظت و نگهداری تأسیسات آب و تملك اراضی مورد لزوم و وصول آب‌بها و جلوگیری از آلودگی منابع آب و تخلقات و جرائم و مقررات مختلف تصویب گردیده که اینک مورد عمل و اجراست. آب از جهت آلودگی<sup>۵</sup> نیز در حقوق آب مورد بررسی است. در این موضوع همه منابع و عوامل آلوده‌کننده آب‌های سطحی و زیرزمینی و دریاها، اثرات آلودگی آب در انسان و گیاه، پیشگیری و چاره‌جویی و بهداشت آب مطالعه و اصول و قواعد آن مدون میگردد.

از دید ادبی آب با معانی، مفاهیم، ترکیبات، تشبیهات، استعارات در شعر و نثر جایگاه بلندی دارد و ما قطره‌هایی ازین دریای پرموج برمیگزینیم و میکوشیم بیشتر جنبه حقوقی داشته باشد:

آب از آب تکان نمیخورد یعنی آرامش و ایمنی به کمال موجود است.

آب از سر تیره است یعنی عیب کار در پایه و اصل است:

آب از سر تیره است ای خیره خشم پیشتر بنگر یکی بگشای چشم

**مولوی**

تا تیره شده‌ست آبم از سر اشکم بخلاف آن چو رنگ است

**انوری**

آب از سرگذشتن، گرفتار شدن و پاک باختن و نومید شدن:

(۴) انگج که محل انشعاب آب قنات است.

دل بمن گوید چون آب تو از سر بگذشت  
روی برخاک نه از جور وی و زار بنال  
رضی نیشابوری

آب از کسی گشادن، اعانت و یاری از طرف کسی حاصل آمدن:  
هزار بیت بگفتم که آب از آن بچکاید  
که جز زدیده دگر آبم از کسی نگشاد  
کاتبی ترشیزی

آب بروی کار آوردن، امری را ترقی دادن و کاری را رونق بخشیدن:  
زمانه را ز تو آبی بروی کار آمد  
روا بود که کنون روی کار بشناسد  
ظہیر فاریابی

آب بی لگام خوردن، جری شدن در تکرار خطا یا جرم بسبب کیفر ندیدن،  
بی سرپرست و خودسر بار آمدن.

آب در جگر نداشتن، معسر و درمانده بودن:  
در جگر گرچه مرا زاتش فقر آب نماند  
لیک بحری است کف راد تو پر آب زلال  
آب در چیزی بستن، اسراف و تبذیر کردن که نشانه سفاهت است و موجب حجر  
و قیومت.

آب زیرکانه، فریب و حيله و مکر و خدعه، حيله گر و فریبکار:  
بگفت سیاوش بخنسید شاه  
نبد آگه از آب در زیرکانه

فردوسی  
با مہان آب زیرکانه مباش  
تات بی آب تر ز که نکنند

سنائی  
و گفته اند مکیدت دشمنان و سگالش خصمان در پرده کارگرتز آید که آب که در  
زیرکانه حیلت پوشانند خصم را به غوطه هلاکت زودتر رساند.  
مرزبان نامه

آب بزیر هشتن، اغفال و فریب و حيله.  
آب در چیزی کردن، تقلب و دغلی و ناراستی.  
نکوئی کردن و در آب انداختن:

بر آب چشمش رحمت کن و مبر آبش  
که گفته اند نکوئی کن و در آب انداز  
کمال اسماعیل

آب کم جستن و تشنگی بدست آوردن:  
آب کم جو تشنگی آور بدست  
تا بجوشد آبت از بالا و پست

مولوی  
آب بقدر تشنگی چشیدن:  
آب دریا را اگر نتوان کشید  
هم بقدر تشنگی باید چشید

مولوی  
آب در شیر کردن، تقلب و تزویر در معامله:  
پیش ازین از ننگ صنعت عشق فارغبال بود  
کوهکن در عاشقی این آبرا در شیر کرد  
صائب

آب در گوش کسی کردن، در سودائی او را فریفتن.  
آب و گاو یکی بودن، شريك و همکار بودن، متحد و همدست بودن<sup>۶</sup>.  
آنجا که آب است تیمم باطل است، جمله ضرب‌المثل است و حکم فقهی مربوط  
به‌وضو را بیان میکند و از نظر عمومی هم حاکی ازین معنی است که چون اصل باشد  
بدل بکار نیاید:

چو آب آمد تیمم نیست در کار  
تیمم باطل است آنجا که آب است.

آب آبادانی است.  
آب به‌آبادانی می‌رود.  
در پایان این بخش میتوان افزود که هرآبی مایع است ولی هر مایع<sup>۷</sup> یا آبگونه آب  
نیست.

رفتار ایرانیان باستان دربارهٔ آب:

هرودوت مورخ یونانی میگوید: ایرانیان آب را نمی‌آلایند و در آن دست  
نمی‌شویند و نمیگذارند دیگری آنرا به‌کثافت آلوده کند.  
استرابو مینویسد: ایرانیان در آب جاری استحمام نمیکنند، لاشهٔ مردار  
نمیاندازند.

سدسازی و آبیاری در ایران قدیم:

ایرانیها سدی بزرگ ساخته‌اند که از شگفت‌کاریهای صنعت و موجب شگفتی  
یونانیها خواهد بود. بوسیلهٔ بندها آبهای فراوان را بر زمین‌های پهناور مسلط  
کرده و زمین‌هایی را که درخور کشاورزی است با اختیار خود در آورده‌اند تا قبایل  
و عشایر و کسانیکه از لحاظ آب در مضیقه هستند از آن بهره‌مند گردند.

#### هرودوت<sup>۸</sup>

شهرهای بزرگ و پرجمعیت ایران از ثمرهٔ آبیاری خوب آباد و آبرومند است.  
قدیمیترین راه آبیاری استفاده از آب برف و آب قنات و گاوچاه بوده است.

#### گزنفون<sup>۹</sup>

آباء - آباء جمع اب بمعنی پدران است ولی در استعمال قانون منظور پدر  
و مادر و جد و جده است. چنانکه از کلمهٔ اولاد پسر و دختر و نوه استفاده میشود.  
با توجه به مادهٔ ۲۰۴ قانون مدنی در موضوع اکراه این استعمال روشن میگردد:  
«تمهید طرف معامله در نفس یا جان یا آبروی اقوام نزدیک او از قبیل زوج و زوجه  
و آباء و اولاد موجب اکراه است...»

در قول او بجمله گوا یابی      درامهات وزاتش و در آبا

#### ناصر خسرو

در زبان فرانسه معادل آباء (Ascendants) است یعنی محور عمودی نسب تا

(۶) پاره‌ای از مثالها و تعبیرات این بخش از لغت‌نامهٔ علامه دهخداست.

7) Liquide

(۸) مورخ یونانی.

(۹) مورخ یونانی.

هرجا که بالا رود<sup>۱۰</sup> و اولاد (Descendants) است تا هرجا که پائین رود<sup>۱۱</sup>.

آباد - چند معنی و مورد دارد؛

الف - جای معمور ودایر و برپا<sup>۱۲</sup>:

نگر تا نیازی به بیداد دست

نگردانی ایران آباد پست

فردوسی

تو از بهرت آن کوشد آباد داشت

بدیگر کس آباد باید گذاشت

اسدی

آباد بوم نیز بهمین معنی است:

یکی شارسان<sup>۱۳</sup> کرد و آباد بوم

برآورد بهر اسیران روم

فردوسی

ب - بسامان و منظم<sup>۱۴</sup>:

چو بگشاد آن گنج آباد را

وصی کرد گودرز کشواد<sup>۱۵</sup> را.

فردوسی

آنجا سپاهی جمع کرد.... و بسلاح آباد کردشان و بفرستاد

تاریخ سیستان

آبادانی - در چند معنی و مصداق بکار رود؛

الف - عمران بروزن برهان که آباد، آبادانی، آباد کردن است<sup>۱۶</sup>.

ب - آبادی: زاغ روی به آبادانی نهاد.

کلیله و دمنه

ج - رفاه و آسایش: جز خشنودی و آبادانی خان و مان تو نخواهیم.

تاریخ بخارا

تعبیرها و عبارتهای ادبی:

هرآنچه بینند در ویرانی نگویند در آبادانی. مطالعات فرهنگی

اسرار التوحید

نه آب و نه آبادانی نه گلبانگ مسلمانی. تاریخ معاصر ایران

آبادانی و مسکن - نام وزارت و هرسازمانی است که برای عمران شهر و

ساختمان بوجود آید\*

آبادی - دو معنی زیر را داراست:

10) Aiëux, Ancêtres

11) Lignée, Posterité

12) Peuplé, Populé

۱۳) شارسان، شارسان: شهرستان، شهر، همه خانه‌ها و دکانها و ساختمان‌های درون باروی شهر.

14) Fertile, Cultivé

۱۵) بنیافگذار قیره گودرزبان و از پهلوانان دوران فریدون و جانشینان او.

16) Fertilité, Prosperité, Floraison

\*) Developpement et logement

الف - جائی که آباد باشد و در آن مردمان باشند و زندگی برآه باشد مانند آبادی نزدیک، از اینجا تا نزدیکترین آبادی یک فرسنگ است ۱۷.

ب - آباد بودن:

آبادی میخانه ز ویرانی ماست جمعیت کفر از پریشانی ماست

### خیام

آبادی ستم بربادی است، یعنی اگر آبادی با ستم بر مردمان پدید آید جز بربادی پایانی نخواهد داشت.

آبار - دفتر حساب، دفتر دیوان:

آبار و آباره حساب و دفتر دیوان حساب که آواره را اعراب آواره گویند و آباره گیر بمعنی محاسب. حکیم فردوسی گفته:

دو صد درج پر طوق و یاره همه ۱۸ که بدنامشان در آواره همه ۱۹

### فردوسی

آباره - مجرای آب که با سنگ و مصالح سازند\*

### فرهنگ سعید نفیسی

آباقاخان - دومین پادشاه سلسله ایلخانی در ایران و پسر هولاکوخان مغول است. وی از سال ۶۶۳ تا ۶۷۰ ه. سلطنت کرد و روابط سیاسی و دوستانه با پادشاهان اروپا برقرار کرد و در همدان وفات یافت.

آبانبار - مخزن آب و انبار آبست ۲۰ ماده ۱۰۴ قانون مدنی میگوید: «حق - الارتفاق مستلزم وسایل انتفاع از آن حق نیز خواهد بود مثل اینکه اگر کسی حق شرب از چشمه یا حوض یا آب انبار غیر دارد حق عبور تا آن چشمه یا حوض و آب انبار هم برای برداشتن آب دارد.» آب انبار را آبدان و آبگیر و تالاب نیز گویند.

آبانبار عمومی - جزء مشترکات ۲۱ است. ماده ۲۵ قانون مدنی میگوید: «هیچکس نمیتواند اموالی را که مورد استفاده عموم است و مالک خاص ندارد از قبیل پلها و کاروانسراها و آب انبارهای عمومی و مدارس قدیمه و میدانگاههای عمومی تملک کند و همچنین است قنوات و چاههاییکه مورد استفاده عموم است.»\*\*  
آب باران - در روابط مردم از جهت حقوق ارتفاقی ۲۲ مورد نظر است. ماده ۹۵ قانون مدنی میگوید: هرگاه زمین یا خانه کسی مجرای فاضل آب یا آب باران زمین یا خانه دیگری بوده است صاحب آن خانه یا زمین نمیتواند جلوگیری از آن

17) Village, Hameau

۱۸) طوق و یاره: گردن بند و دستبند.  
۱۹) آندراج.

\*) Aqueduc

20) Citerne, Cruche, Caraf, reservoir

21) Biens Communs

\*\*\*) Réservoir de l'eau

۲۲) ارتفاق حق است برای شخص در ملک دیگری (ماده ۹۳ ق.م.) مانند حق معبر، حق مجرا، حق میزاب (ناودان) و نظائر اینها.

کند مگر در صورتیکه عدم استحقاق او معلوم شود.» ماده ۹۹ همان قانون میگوید: «هیچکس حق ندارد ناودان خود را بطرف ملک دیگری بگذارد و آب باران از بام خود به بام یا ملک همسایه جاری کند و یا برف بریزد مگر باذن او.» (eaux de pluie) آب باریکه - درآمد اندک همیشگی برای گذران زندگی که حداقل معیشت است، آب باریکه در جوی داشتن نیز بیان همین معنی است. اما آب در جوی داشتن کنایه از اختیار و توانائی و آبرو و اعتبار داشتن است:

هنوزش آب پیروزی بجوی است، هنوزش آب برنائی پروی است.  
آب باز - آب باز غواص ۲۳ است و در حقوق دریائی و اقتصاد دریائی از آن صحبت میشود و غیر از شناگر ۲۴ است:

جمعی از غواصان و آببازان را فرمودم که به آب فرورفته زیر کشتی‌ها را سوراخ کردند و موازی دویست هزار کس را بیکبار با اسباب و آلات جنگ بیدرنگ غرقه ساختیم. نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار. (در تاریخ صفویه تألیف محمود بن هدایت‌الله افوشنه‌ای نطنزی - معاصر شاه عباس)

آب‌بازی - آب بازی غواصی ۲۵ برای کشف اعماق دریاها و آوردن اطلاعات علمی و فنی یا اشیاء غرق شده یا صید مروارید و نظائر اینهاست که از نظر موضوع و مصداق غیر از شنا ۲۶ است.  
آب‌بخشان - مقسم المیاء، انگج.

آب‌بند - جائی یا مانعی است که آب را بند کند و از جریان باز دارد. در قانون اصلاح قانون تأسیس بنگاه آبیاری مصوب ۱۳۰۶ ر ۳۴ آمده است که:

«برای حسن جریان تنظیم و تقسیم آبها و نگاهداری سدهای کوچک مخزنها و انهار عمومی و سردهانه‌ها و مقسم‌ها ۲۷ و آب‌بندها ۲۸ و استخرها بنگاه مستقل آبیاری مجاز است صندوق‌های مخصوصی برای تأمین این منظور ایجاد نماید. کلیه مالکین و حقا به‌برها موظف خواهند بود به نسبت آبی که از آن استفاده میکنند یا مالک هستند سالیانه مبلغی که به تشخیص بنگاه و تصویب هیئت منتخب مالکین معین خواهد شد به صندوق مزبور بپردازند.» ۲۹

در آب‌بند مانع یا دریچه متحرکی برای سد کردن جریان آب و نگهداری آن تهیه میشود که هر وقت بخواهند آنرا بر میدارند یا باز میکنند و آب‌رها میشود و برای مصرف لازم جاری میگردد.

«برای تنظیم جریان آبهایی که مسیر آن تند است و در نتیجه سرعت جریان آب زیاد میباشد و برای کشتیرانی مناسب نیست از آب‌بند استفاده میکنند تا سطح

23) Plongeur, Scaphandrier

24) Nageur

25) Plongement, Natation

26) Nage.

28) Ecluse.

(۲۷) انگج.

(۲۹) با توجه به قانون مؤخرالتصویب ملی شدن آب مورخ ۷ مرداد ۱۳۴۷.

آب ثابت بماند. معمولاً در هر چند کیلومتر حوض‌هایی با دستگاه آب‌بند که دو در و دو دریچه دارد و طول آنها به ۲۰ تا ۵۰ حتی ۳۰۰ می‌رسد بوجود می‌آورند و این درها یا دریچه‌ها را برای هم سطح کردن آب باز میکنند یا می‌بندند. «دائرة المعارف تالیف ابوالحسن سعیدیان.

آب‌بندان - نك: آبیگیر.

آب‌بندی - اصطلاح فنی و آن عملی است که با انجام آن درزهای ظروف و لوله‌ها و شیرهای آبرها میگیرند تا نم پس ندهد و چکه نکنند.

آب‌بها - آب‌بها که فرهنگستان آنرا در برابر حق‌الشرب برگزیده پولی است که در بهای آب مصرفی دهند. در تبصره ۱ ماده ۳ قانون ساختمان سد لار و لتیان مصوب هفدهم تیرماه ۱۳۳۷ چنین آمده: «نظارت مالی و تدوین و اجرای آئین‌نامه های آب‌بها و حق انشعاب براساس تبصره ۲۳ ماده ۲ قانون متمم بودجه سال ۱۳۲۸ خواهد بود. (Prix de l'eau)

آب خوردن - آب خوردن یا آب آشامیدنی برای مصرف اعم از خوراکی یا شستشو (eau Potable) بکار می‌رود و اطلاق جزء بکل است. این کلمه در ماده ۱۳۷ قانون مدنی در بحث از حریم آمده: «حریم چاه برای آب خوردن ۲۰ گز و برای زراعت ۳۰ گز است.» در ماده ۳۰ قانون برنامه عمرانی سوم نیز این اصطلاح بکار رفته و آن غیر از آب برای آبیاری است (Irrigation)

آبخوست - بفتح خاوسکون واو معدوله: خشکی و جزیره میان دریا.

آبخیز - آبخیز ۳۰ زمین یا جایی است که آب از آن بیرون می‌آید ۲۱ که در واقع جای پرآب و آبدار و غیر از مظهر قنات یا چشمه است که جای آشکار شدن آب قنات و در روی زمین است. مثل اینکه گوئیم این زمین آبخیز است و مظهر قنات در دامنه تپه است. بمعنی طغیان آب و موج نیز آمده.

آبدان - آبدان یا آبیگیر\* حوضی در کنار دریا که کشتی‌ها را در آن پاك یا تعمیر کنند.

آب در چیزی مخلوط کردن - کنایه از تقلب\*\* است. تقلبی که از مخلوط کردن چیزی در چیزی حاصل آید.

آبدست - وضو، استنجا با آب، ماهر، چیره‌دست، کارگری که دست او در کارها با طراوت باشد.

آبدندان - ابله، سفیه، گول، احمق، تابع وزبون:

بدان سبب که خریدار آبدندانم گنه بمن بردلال‌وار عرضه دهد

سوزنی

30) Aquifère

\*) bassin

(۳۱) فرهنگستان ایران، واژه‌های نو، ۱۳۱۹.

\*\*\*) falsifier



حادثه در نرد درد و فتنه در شطرنج رنج بدسگالت را حریف آبدندان یافته  
انوری

آبدهش - آبدهش که آنرا آبکاره نیز گویند جایی است در قنات و کاریز که در آنجا آب تراوش کند. در حریم قنات چاه آبدهش یا آبکاره مناط اعتبار است. آبدیدگی - آب کشیدن و مرطوب شدن کالا در راه یا در انبار که موجب کاستن قیمت کالا است و ازین جهت در قرارداد ذکر و یا کالا ازین حیث بیمه میشود.<sup>۳۲</sup>

آبدیده - کالائی که آب کشیده و مرطوب شده<sup>۳۳</sup> در این حال باید سرهم نوشته شود تا با آب دیده بمعنی اشک چشم اشتباه نگردد.

آبراه - مجرای آب، رهگذر آب، راه آب، راهی که آب را از آن میگذرانند و بجائی که خواهند میرسانند. ممکن است آبراه به صورت خندق بزرگ یا تونل زیرزمینی یا لوله‌های فولادی باشد<sup>۳۴</sup>.

آبراهه - گذرگاه سیل<sup>۳۵</sup>، راهگذر آب، سیلاب.

آبرسانی - روش رساندن آب به شهرها و زمین‌های زیرکشت و باغها.

آبرفت - بضم را ته نشست آب رودخانه<sup>۳۶</sup>، زمین که بر اثر نشست و خشک شدن شن و خاک در کنار بستر رودخانه پدید می‌آید<sup>۳۷</sup>، سنگی که بسبب جریان آب به مرور زمان سائیده و لغزان و مایل به گردی شده باشد<sup>۳۸</sup>.

آبرو - مجرای آب، مجری‌المیاء، راهرو آب، مسیر آب در چشمه یا قنات پیش از آشکار شدن در زمین، راه آب در رودخانه و جویبار و غیره. معادل: آبراه.

آبرو - آبرو<sup>۳۹</sup> که آبرخ و آبروی نیز بکار رفته شرف، اعتبار، عرض، جاه، حرمت، احترام، حیثیت شخصی یا خانوادگی حتی سرزمینی و کشوری و عمومی است<sup>۴۰</sup>:

در حفظ آبرو ز گهر باش سخت‌تر کین آب رفته باز نیاید بجوی خویش

صائب

آبرو میرود ای ابر خطاپوش ببار که بدیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم

حافظ

شو این نامه خسروی باز گو بدین جوی نزد مهان آبرو

فردوسی

چنان دان که بیشرم بسیار گوی نه بیند بنزد کسان آبروی

فردوسی

32) Avarie, Dégât, Détérioration.

33) Avarié, Abime, deteriore.

34) Aquéduc.

37) Alluvion.

39) Honneur, Estime, Réputation

40) Estime Public

(۳۵) فرهنگستان ایران.

(۳۶) فرهنگستان ایران.

(۳۸) فرهنگ معین.

در جستن نان آب رخ خویش مریزید در نار مسوزید روان از پی نان را

سنائی

اگر آب حیات به آبرو فروشند دانا نخرد که مردن به عزت به از زندگی به ذلت.

سعدی

این اصطلاح در ماده ۲۰۴ قانون مدنی چنین آمده: «تهدید طرف معامله در نفس یا جان یا آبروی اقوام نزدیک...» که از مصادیق اکراه و بجهت فقدان قصد و رضا موجب بطلان معامله است.

آبرو بام - نك: ناودان.

آبروبر - هم صفت شخص و هم وصف عمل است:

الف - هر کسی که آبروی دیگری را ببرد.

ب - هر عملی که موجب ریختن آبرو شود.

ج - هر خواهش یا آرزویی که به ارج و شأن و قدر و اعتبار لطمه زند:

ای دل ز حرص نان طلبی آبرو مریز کان حرص کایرو برد آهنگ جان کند

د - هر جرمی که مایه ننگ و سالب شرف باشد که میتوانیم آنرا جرم سالب

شرف یا بزه آبروبر ۴۱ گوئیم که اکثر جرائم عادی مثل دزدی، کلاهبرداری، خیانت

در امانت، منافی عفت آبروبر هستند بخلاف جرائم سیاسی که به عقیده حقوقدانان

نه تنها آبروبر نیستند بلکه آبروآور ۴۲ و موجب شرف و افتخارند.

آبرودار - کسی که دارای ارج و شرف و اعتبار اخلاقی است، ۴۳، آبرومند نیز

به همین معنی است.

آبرو بردن - آبرو بردن ۴۴ یا آبروی کسی را بردن یا آبروریزی عبارت از

بی حرمتی کردن، اهانت، تحقیر و توهین است. این عمل جرم است. مواد ۱۶۲ و

۱۶۳ و ۱۶۴ قانون مجازات عمومی و ماده ۲ قانون استقلال کانون حاکی ازین

جرم و کیفر آنست.

نك: ۴۵ اهانت.

آبریز - آبریز ۴۶ را فرهنگستان چنین تعریف کرده است: «سرازیری هائی

که آب آن برودی رسد.»

برای آبریز در فرهنگها معانی زیر را نوشته اند:

۱- سراسیبی تپه ها و دره های کوهها که آب از آنها سرازیر میشود و به دریا

و دریاچه میریزد.

۲- چاه برای ریخته شدن آبهای مصرف شده.

۳- ظرفی که در آن آب ریزند و برای آب ریختن بکار رود.

41) Déshonorant

42) Honorable, Honorant

43) Honoré, Respectueux

44) Déshonorer, Mépriser, Disgracier

۴۵) نك مخفف نگاه کنید.

46) versant

۴- مستراح.

۵- گودال یا چاهی که آب مستعمل حمام و مطبخ در آن ریزد. آبریز از نظر حقوق بین‌المللی مورد توجه است و ازین جهت مبدأ سرازیری که در آنجا آب بسوی این کشور یا کشور همسایه جاری است خط مرزی طبیعی است.

در بند الف از ماده ۴ قرارداد مرزی ایران و پاکستان مصوب ۳۷/۴/۲۶ باین واژه برمیخوریم:

«در قسمتهائی که خط مرز طبق نقشه امضاء شده و بشرح ضمیمه آن باید از آبریزها و دره‌ها و رودخانه‌ها و معابر طبیعی کوهستانی و بطور کلی از عوارض طبیعی زمین عبور کند هرگاه خط مرزی زمین در روی نقشه با عوارض طبیعی مزبور تطبیق ننماید امتداد طبیعی عوارض زمین طبق شرح ضمیمه نقشه مسلاک عمل خواهد بود.»

از نظر قراردادهای مرزی آبریزگاهی با خط المیاه ۴۷ یا خط تقسیم آب ۴۸ تطبیق میکند. زیرا ممکن است آب در خط الرأس تپه‌ها و بلندیها و اول شیب‌ها بدو سو سرازیر شود و آب بدو قسمت تقسیم گردد که امتداد خط مزبور خط مرزی خواهد بود.

آبزیرگاه - محیل، حیل‌گر، فریبکار ۴۹.

آب ساحلی - نك: آبهای کرانه‌ای.

آبستره - واژه فرانسوی (abstrait) بمعنی مطلق و مجرد و انتزاعی است.

آبستن - آبستن بمعنی حقیقی باردار بودن<sup>۵۰</sup> و بمعنی مجازی رشوه ستاندن

است:

چون میرسی بدولت مردانه زندگی کن آبستن است گویند هرکس که رشوه گیر است ایما

آبسرا - خانه‌ای که بر روی آب بنا کنند و از آن برای شکار هوایی یا صید دریائی استفاده نمایند.

آب‌سنج - ابزار فنی برای سنجیدن غلظت و حجم و فشار آب.

آب‌سنجی - آب‌سنجی ۵۱ دانش و فن سنجش آب از جهات طبیعی و اجتماعی و حقوقی، توصیف و بررسی پهنه‌های بزرگ آب مانند اقیانوسها، دریاها، دریاچه‌ها، رودها و نقشه‌برداری از آنها و مطالعه جزر و مدها و جریان آبهاست.

آبشار - آبشار که آنرا زغال سنگ سفید نیز گویند از فروریختن تند آب از بلندی بوجود می‌آید و از آن در تولید نیروی برق استفاده‌کنند. حالت طبیعی آن در

47) Watershed

48) Ligne de partage d'eau

49) Sournois

50) Enceinte, grossesse: آبستنی

51) Hydrographie

لفات انعکاس یافته: آبشار (فارسی) شلاله (عربی) شرشرا (ترکی) شوت دو (Chute d'eau) فرانسه.

آبشخوار - آبشخوار (abreuvoir) یا مشروب در چشمه و رودخانه محلی است که چارپایان در آنجا آب میخورند. آبشخور نیز استعمال شده. آبخوره هم آمده. جایی از رود یا نهر یا حوض که از آن آب توان برداشت و خورد:  
هر کجا باز سر رایت تو سایه فکند کبک و شاهین بهم آیند سوی آبشخور  
کمال اسماعیل

بمعنی مقام و محل زندگی نیز آمده:

به توران زمین زادی از مادرت هم آنجا بد آرام و آبشخورت  
اسدی طوسی

بمعنی نصیب و قسمت و سرنوشت:

ما برفتیم و تو دانی و دل غمخور ما بخت بد تا بکجا میبرد آبشخور ما  
حافظ

آبشناس - بچند کس گفته شود:

الف - کسی که آبهای زیرزمینی و روی زمینی و طریقه تهیه و تولید و توزیع آب را شناسد ۵۲.

ب - مقنی ۵۳ که داند کدام زمین را آبست و کاریز در آن توان کردن ۵۴.

ج - آنکه غرقاب و تنک آب را از یکدیگر بازداند و راهنمای کشتی شود تا بر خاک ننشیند:

به نزد آبشناس آنکس است طعمه موج که زاب علم تو دارد گذر طمع بشنا

رضی نیشابوری

زیر رکاب تواند کارگذاران رهین پیش عنان تواند آبشناسان مطیع

رضی نیشابوری

آبشناسی - دانش شناسائی آب بر روی زمین و زیر زمین و دانستن فنون

تهیه و تولید و توزیع آن. ۵۵

آب شیرین و آب شور - کنایه از نصیب و قسمت و سرنوشت است که پاره‌ای

را آب شیرین و پاره‌ای را آب شور نصیب شده:

رگت رگت است این آب شیرین و آب شور بسر خلائق میروند تا نفخ صور

مولوی

آب طراز - طراز بنایان که در داخل خود آب دارد، تراز آبی.

فرهنگ معین

52) Hydrographe

۵۳) چاه کن یا کان کن و بتخفیف کن کن که بعربی قنقن شده است و در ضرب المثل گویند: چاهکن همیشه در ته چاه است. بفرانسه Puisatier یا cureur des puits  
۵۴) لغت نامه.

55) Hydrologie

آبکار - در معانی زیر بکار رود:

الف - جائی از قنات یا چشمه که آب در آنجا از زمین تراوش کند و آنرا  
آبدش نیز گویند:

در بن چاه بلا افتاده هم بر آبکار هر که در کوی تو یکبار از سر چاه آمده  
اثیر اخیستی

ب - کاریز کنی.

ج - تنقیه قنات، لاروبی.

د - سقاء، آبکش:

در تتق بارگمش گاه بار مائده کش عیسی و خضر آبکار  
امیر خسرو

ه - آنکه فلزات را آب و جلا دهد.

و - بارنده:

تا در افشانی من در شهر هر کو بنگرد دست شه خواند مرا باری نه ابر آبکار  
امیر خسرو

آبکاره - جائی از کاریز که در آن آب ترشح کند. چاههایی پشت سر هم زنند  
و در زمین راهرو کنند و در چاهی به رگه های آب رسند و آن چاه را آبکاره گویند.  
در لاروبی قنات ازین چاه آغاز کنند.

آبکاری - شغل و عمل آبکار در فلزات.

آبکانه - که آنرا افگانه نیز گویند بچه انداختن و بچه افکندن و سقط جنین\*  
است.

آبکند - در چهار معنی بکار رود:

الف - مجرای طبیعی که آب آنرا بکند و در آن روان گردد ۵۶.

ب - جائی که سیل یا تندآب آنرا گود کرده باشد:

دلش نگیرد ازین کوه و دشت و بیشه و رود سرش نه پیچد ازین آبکند ولوره و جر ۵۷

ج - آبیگر، غدیر، ثمر:

هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای بیگمان راضی بباشد کو بیابد آبکند  
شمید بلخی

د - مفاک:

آبکندی دور و بس تاریک جای لغز، لغزان چون در او بنهند پای  
رودکی

\*) Avortement

56) Ravin

۵۷) جر: شکاف، خندق. لوره زمینی که سیلاب آنرا کنده باشد: که تا به پالان پیلاندرو شدی ستوار  
بر آن کناره او لوره و بزیر گلی فرخی

آبگذر - مجرای مصنوعی که برای جاری شدن آب کنده شود<sup>۵۸</sup>.  
آبگرفتنی - آببندان (مانند راهبندان) که راه آب از فضولات پر شود و  
آب نتواند از معبر و مسیر خود روان گردد بناچار از کنار آبرو راه پیدا کند و  
جاری شود.

آبگیر - موارد بکار بردن آن عبارتست از:

الف - استخر، تالاب<sup>۵۹</sup>.

ب - جایی که آبرو بگیرد و نگهدارد (بطور طبیعی) یا جایی که آب در آن  
گرفته و نگاهداشته شود (با عمل انسانی).

ج - مرداب، غدیر، برکه:

در آگیری دو بط و سنگ پستی ساکن بودند.

### کلیله و دمنه

بطی در آگیری روشنائی ماه میدید پنداشت که ماهی است.

### کلیله و دمنه

د - تمام پهنه‌ای که آب آن برودی میریزد.

ه - آبدان:

باد بهاری به آبگیر برآمد چون رخ من گشت آبگیر پر از چین

و - دریا:

بیامد بدریا هم اندر شتاب ز هر سو درافکند زورق در آب

ز آگاهی نامدار اردشیر سپه انجمن شد بر آن آبگیر

### فردوسی

ز - جایی که در آن آب باشد و عده‌ای بتوانند در آن فرود آیند و زندگی کنند.

آبنگاری - فن طبقه‌بندی آبها\*

آب‌نما - مظهر چشمه و کاریز، جایی که آب قنات و چشمه در زمین جاری

شود، استخرها با فواره‌ها و آب‌افشانهائی که برای آرایش و زیبائی شهرها سازند.

آب و برق - نام وزارت مخصوص تهیه و تولید و توزیع آب و برق که اخیراً

به وزارت نیرو تبدیل شده است\*\*.

آب و گل - در معانی زیر بکار رود:

الف - سرشت و خمیره انسان، قالب وجود:

نیست يك ذره بجز مهر تو اندر دل ما گوئی آمیخته با مهر تو آب و گل ما

### دیوانه اصفهانی

از من به اختیار تو کین در دل تو نیست رنجم چرا از آنچه در آب و گل تو نیست

### غیاث اللغات

58) Canal

59) Etang

\*) hydrographie

\*\*) l'eau et l'électricité. l'Energie

ب - دنیا، جهان، عالم خاکی:  
عالم لاهوت ای دل منزل و مأوای ماست  
رو بدام نفس ناسوتی و آب و گل مباش  
**باباکوهی**

ج - آب و خاک:  
گر خود از اصل بنگریم او را  
آب و گل مادر و پدر باشد  
**مسعود سعد**

د - خانه، بنا، زمین.  
ه - امتیازی که کسی بر اثر سابقه کار در سازمانی یا در صنفی یا در میان  
جمعی دارد.

و - حقی که در نتیجه سابقه استفاده ایجاد شود.  
ز - حقی که از ایجاد اعیانی در عرصه‌ای بوجود آید.  
ح - حقی که برای کشاورز از کشت زمین دیگری حاصل گردد.  
ط - زارعانه.  
ی - حق ریشه.  
ک - سرقفلی.

ل - امتیازی که کسی برای دیگری قائل شود:  
درون سینه دولت بهر مهرویان دلی دارد در آن دل هرکلندامی حق آب و گلی دارد  
**معظم السلطنه دولت**

آب و گل در جایی داشتن خانه یا مزرعه‌ای یا امتیازی در آنجا داشتن.  
از آب و گل درآمدن بسن رشد و بلوغ نزدیک شدن، از نو نهالی به نوجوانی  
پا نهادن.

آبوندانس\* - نام الاهی فراوانی و برکت یونان و روم قدیم بشکل دختری  
که در دستش ظرفی بشکل شاخ پر از گل و میوه دارد. بیونانی آفتونیا\*\* نامیده  
شده است. اجرای قانون و دادگستری توجه الاهی فراوانی را به زمینیان معطوف  
میدارد.

آبونمان - وجهی که برای خرید ماهانه یا سالانه روزنامه یا مجله یا عضویت  
باشگاه و انجمن و تلفن و برق و نظائر اینها پردازند، اشتراك، حق اشتراك،  
پردازانه، پرداززه، حق عضویت<sup>۶۰</sup>.

آبونه - با ترکیب بودن یا شدن عبارتست از خرید ماهیانه یا سالیانه مجله  
و روزنامه است، مشترك<sup>۶۱</sup>.

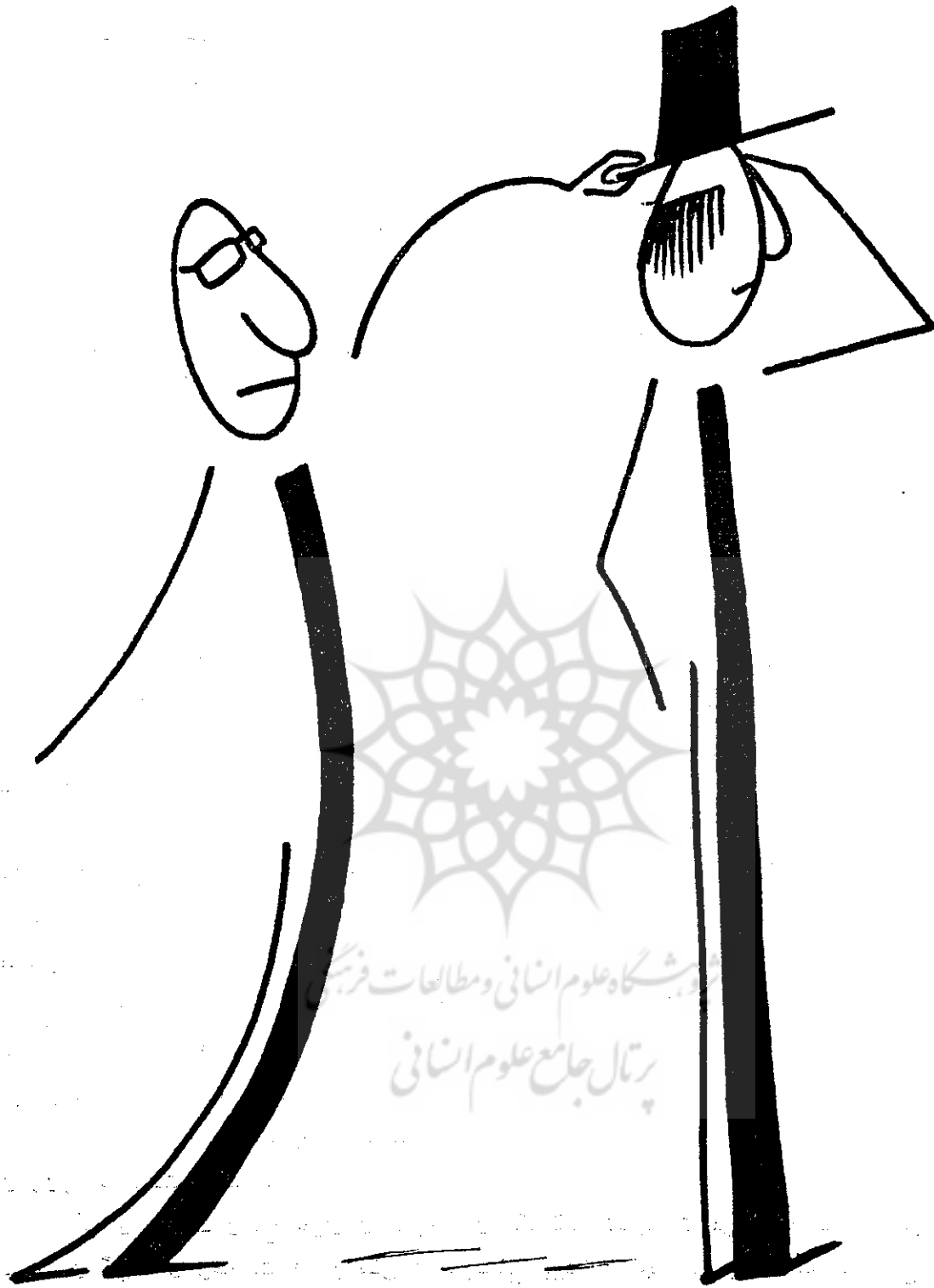
آب و هوا - وضع جوی و اقلیمی و چگونگی تغییرات هوای محیط از حیث  
سرما و گرما و رطوبت و آرامش و طوفانی بودن و جریان بادها که بررسی و

\*) Abondance

\*\*\*) Αφθονία, aiftonia

60) Abonnement

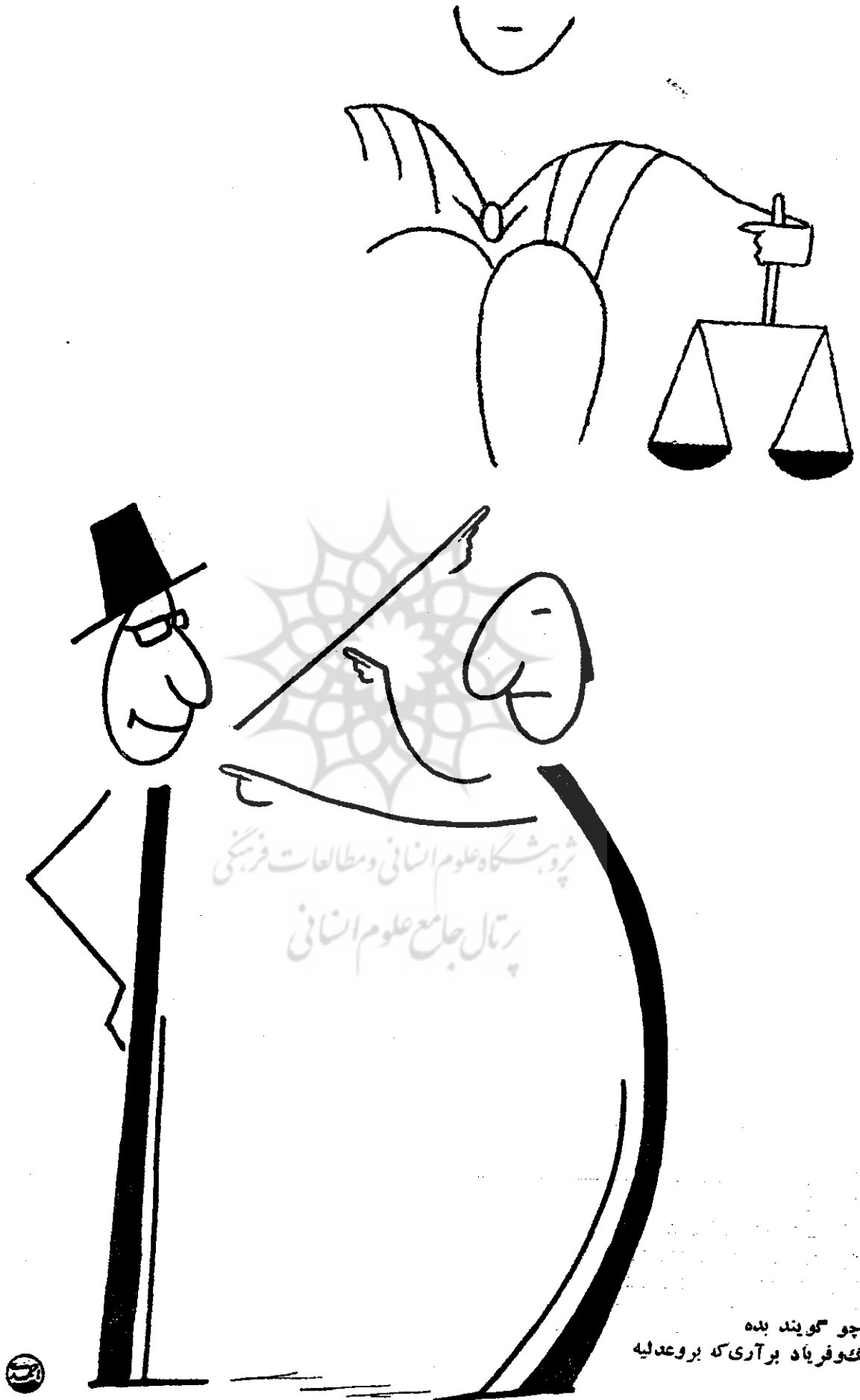
61) Abonné



بیری مال مسلمان و ...

پرتال جامع علوم انسانی  
www.iaui.ac.ir





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

... جو گویند بده  
باتک و فریاد بر آری که بر عدلیه



دانستن آنها در امور کشاورزی و مسافرت و حرکت هواپیماها و کشتی‌ها و سایر امور زندگانی ضروری است ۶۲.

آبهای آزاد - آبهای آزاد ۶۳ آن بخش از آبهای دریاها و اقیانوسهاست که پس از آبهای کرانه‌ای یا ساحلی قرار دارد و کشتی‌رانی در آنها با رعایت مقررات دریائی برای همه آزاد است.

آبهای داخلی - آبهای جاری در خاک يك کشور\*

آبهای زیرزمینی - آبهای موجود در زیر خاک\*\*

آبهای قابل کشتیرانی - رودخانه‌هایی که در آنها بتوان کشتی‌رانی کرد\*\*\*

آبهای کرانه‌ای - آبهای کرانه‌ای یا ساحلی ۶۴ آبهای آزاد است که در ساحل آبی هر کشور آنجا که دریا یا دریاچه یا اقیانوس قرار دارد مورد بررسی در حقوق بین‌الملل عمومی است.

این آبها تا چند میل دریائی ۶۵ از حد پست‌ترین جزر و موازی با آن در تمام طول ساحل جزء کشور بوده و قوانین کشور در آنها اجرا میشود.

در قانون اصلاح قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقه نظارت ایران مصوب بیست و دوم فروردین ۱۳۲۸ مواد زیر درباره آبهای کرانه‌ای آمده:

ماده ۱- حق حاکمیت ایران در خارج قلمرو خشکی ایران و آبهای داخلی شامل منطقه‌ای از دریاها متصل به سواحل ایران که دریای ساحلی نامیده میشود میباشد.

ماده ۲- حق مالکیت مزبور شامل فضای هوائی فوق دریای ساحلی و کف و زیر کف دریای ساحلی نیز میباشد.

ماده ۳- عرض دریای ساحلی ایران از خط مبداء آبهای مزبور دوازده میل دریائی است و خط مبداء را دولت با رعایت قواعد مسلم حقوق بین‌الملل عمومی تعیین خواهد کرد.

تبصره - میل دریائی ۱۸۵۲ متر است.

تبصره - ۱۲ میل معادل بیست و دوونیم کیلومتر است.

آبیاری - میرآب، آب‌بخش، آنکه به خانه‌ها و کشتزارها آب دهد:

تا کشت تخم مهر تو یکدم جدا نشد از چشمه‌سار خون‌جگر آبیاری چشم

کمال اسماعیل

بر برگ گل زگریه بلبل نشان نبود روزی که بود دیده ما آبیاری گل

(آندراج)

62) Climat

63) Les eaux libres

\*) les eaux territoriales

\*\*\*) les eaux souterraines

\*\*\*) les eaux navigables

64) Les eaux littorales (ou) riveraines

۶۵) شش میل دریائی ولی با تصمیم دولتها تغییرپذیر است.

آبیاری - کار آبیاری، آبدادن خانه و باغ و کشت و غیر آن:  
به آبیاری دولت بیباغ نصرت شاه بسال فتح گل‌خارمند شو بویسا  
خوند میر مورخ

از نظر قانون مدنی در عقد مساقات موضوع معامله آبیاری درخت و امثال  
آنست که بموجب ماده ۵۴۳ آن قانون بین صاحب درخت و عامل در مقابل حصه معین  
از ثمره اعم از میوه و برگ و گل و غیر آن واقع میشود. (Irrigation)  
آبیاری زراعت - سیراب کردن اراضی زراعتی، مشروب کردن کشتزارها و  
باغها و محصولات کشاورزی (Irrigation des Cultures)

آبیاری هوایی - روش آبیاری از راه هوا که آب با استفاده از فشار و پخش  
آن در هوا بشکل باران از بالای سر درختها و بوتهها را سیراب میسازد.  
آپاترید - آپاترید ۶۶ که اصطلاح دیگر آن هایماتلوس ۶۷ میباشد کسی است  
که دارای تابعیت ۶۸ هیچ کشوری نیست. افرادی ازین قبیل در نتیجه حوادث سیاسی و  
تغییر رژیم و وقایع جنگی و پناهندگی و نظائر اینها پیدا میشوند.  
از نظر حقوق عمومی داخلی برای هر کشور وجود بیگانه وجود دارد: یکی  
کسانیکه دارای تابعیت کشور دیگر هستند. دومی کسانی که تابعیت هیچ دولتی را  
ندارند. اینان را بی‌تابعیت میگویند.

بی‌تابعیتها یا آپاتریدها از حقوق مدنی بدون هیچ قید و محدودیتی استفاده  
میکنند و شرط رفتار متقابل نیز وجود ندارد. آنها تابع قوانین مسکن و اقامتگاه  
خود هستند گرچه موضوع مربوط به احوال شخصیه ۶۹ باشد که درباره دارندگان  
تابعیت قانون متبوع رعایت میشود. همچنین آنها مکلف به رعایت قاعده تأمین  
خسارت دادرسی ۷۰ در اقامه دعوی که برای اتباع بیگانه برقرار است نمی‌باشند.  
دولت‌ها برای کسب تابعیت به آپاتریدها کمک میکنند.

آپارتمان - آپارتمان ۷۱ خانه ایست نیمه مستقل در یک ساختمان مشتمل بر چند  
دستگاه خانه. قسمتهائی از آپارتمان مشترک با آپارتمانهای دیگر ساختمان است از  
قبیل شویاژ و راهروها و غیره.

قانون تملك آپارتمان مقررات و قواعدی برای ساکنان و دارندگان آپارتمانها  
از حیث حقوق و تعهدات پیش‌بینی کرده است.

آتش - اصطلاح ترکی است که در شعر و نثر فارسی فراوان بکار رفته و  
معنی آن همنام و سمی ۷۲ است و آدش نیز گفته میشود:

روانش از روضه رضوان و فرضه جنان تماشای آن میکند که آتش او بشادکامی

66) Apatride

67) Heimatlos

68) Nationalité

69) Etat civil

70) Judicatum Solvi

71) Appartement

72) Homonyme

راحة الصدور

پشت دین بوالمظفر آن شاهسی کامد آتاش شاه پیغمبر

راحة الصدور

توضیح: آتاش یا آداس از دو کلمه آد بمعنی اسم و تاش بمعنی باهم بودن و مشارکت است و کلمه اخیر با کلمه های دیگر فارسی ترکیب شده است: خیل تاش یعنی هم خیل، خواجه تاش، هم خواجه:

من و تو هر دو خواجه تاشانیم بنده بارگاه سلطانیم  
آتاشه - لفظ فرانسوی (Atrache) بمعنی نماینده دولت در کشور دیگر برای مأموریت های مشخص فرهنگی، بازرگانی، نظامی و غیره. نک: وابسته.  
آبتین - باتقدیم ت بمعنی نفس کامل و نیکوکار و صاحب گفتار و کردار نیک و مصحف آن که معمول شده آبتین با تقدیم ب و از نظر تاریخی نام پدر فریدون است:

چو ضحاک بگرفت روی زمین پدید آمد اندرجهان آبتین

فردوسی

فریدون که بد آبتینش پدر مراو را که بر پیش از آن تاجور

فردوسی

بار دگر باره مهرگان بدر آمد جشن فریدون آبتین بسر آمد

منوچهری

خاصه سیمرغ کیست جز پدرروستم قاتل ضحاک کیست جز پسر آبتین

خاقانی

دشت عرب را پسر ذوالیزن خاک عجم را پسر آبتین

سنائی

آتش افروز - برپاکننده جنگ و ستیز مانند دارندگان کارخانه های ابزار جنگ، محرك اختلاف و دعوی در روابط خصوصی، محرك عداوت و کینه از لحاظ عمومی:

ظرافت آتش افروز جدائی است ادب آب حیات آشنائی است

آتشبازی - افروختن فشفشه و موشک و نارنجک و ترقه هوائی و انار و گلریز و مهتابی و مانند آن با باروت و وسایل دیگر بصورت های گوناگون در جشن و شادمانی.

آتشبازی در دوره صفویان:

استادان آتشباز و سیمیاکاران سبکدست شعبده ساز آغاز آتشبازی کرده آنچه از لوازم این فن عجیب و نتیجه فکر طرفه کاران این شیوه غریب بود از موشکها و گلهای هوائی و ماهتابی و زرچک آفتابی و چنار و انار و گل طاووس و گل فرگاهی و نرگس جادو و ماهتابی علم زرد و گل سوسن و ارغوانی و زرافشان و گل صدبرگ

و گل هفت‌رنگ و گل چرخ‌دولابی و هنگامه‌شکن و ناوک‌انداز و طشت‌زر و گل نیلوفر و آسمانیهای علمدار و گل‌افشان و نرگس هفت‌رنگ و گل سمندر و غیر ذلك، تمامی را چنانچه دستور ارباب این ضمت است بمرضه ظهور آوردند. پس از آن چهار قلعه از چهارطرف میدان ساخته بودند و بر هر قلعه موازی صدصورت بشکل مردان سپاهی از قزلباش و اوزبک همه با لباس ارغوانی و آل با یراق جنگ و جدال بر برجها و کنگره‌های آن قلعه نصب کرده اول مرتبه چنانکه رسم و آداب اهل حرب و قتال باشد ایلچیان بقصد صلح و صلاح آمد و شد کردند و چون مهم صلح و صلاح صورت نیافت شروع در جنگ و جدال کرده صدای توپ و تفنگ بر اوج حصار نیلرنگ رفته‌آنچنان دودی و غباری تیره و تار متصاعد گردید که چهره کواکب و انجم را پوشیده و آسمانی دیگر ازین دود و غبار که کوکبش نثار بود متکون گشت... از مشرفان و سرکاران این جشن غرائب آثار استماع رفت که مبلغ چهارصد تومان صرف این چهارقلعه و اسباب آتشبازی شد و اخراجات چراغان و اسباب و مصالح آن و ساختن آن عجائب و غرائب که در آن میدان به عرصه ظهور آورده بودند با اجرت استادان و رعایت مهندسان و مخترعان دوهزارو سیصد تومان بقلم آمده و خرج پانزده هزار پیاده که هر نفر را سوای یراق و لباس يك تومان نقد خرجی داده بود که اینهم قریب به بیست هزار تومان میشود. نقاوة‌الاتار فی ذکر الاخیار محمود نطنزی معاصر صفویه.

آتش‌بس - آتش‌بس ۷۴ حالتی در کشمکش و جنگ است که نه جنگ و پیکار است و نه صلح و آشتی. این حالت چنانست که طرفین بامذاکره مستقیم یا میانجیگری شخص ثالث یا مقام بین‌المللی موقتاً ۷۴ از آتش‌گشودن بروی هم خودداری میکنند. آتش‌بس ممکن است به صلح منجر شود یا جنگ را از سرگیرند.

آتش‌جو برافروختن و خشک بسوزد - اگر آرامش بهم بخورد و شورش برپا شود همه را در کام میگیرد:

آتش که بشعله برکشد سر چه هیزم خشک چه گل تر

ناصر خسرو

تو آتش به نی‌درزن و درگذر که در بیشه نه خشک ماند نه تر

لاادری

آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک

کاتبی ترشیزی

73) Suspension d'armes, Cessez le feu

(۷۴) در املاء این کلمه و اشباه آن پارهای را عقیده براینست که باید به‌ریشه آن نگاه کرد که اگر حرف (ت) در آن باشد باید با الف باین شکل (موقتاً) نوشت زیرا ریشه آن وقت است و اگر نباشد بی‌الف نوشت مانند بدایه که ریشه آن بده است و تا ندارد. ما گوئیم که بر معنای استقلال زبان میتوانیم هر دو را یکسان با الف که معمول و رایج است بنویسیم و اگر آنرا با لفظ دیگر معادل عوض کنیم بهتر و شایسته‌تر است مانند: بطور موقت یا موقت یا موقتی. پارهای واژه‌های فارسی را نیز با (الف و تتوین) بکار برند مانند گاه‌ها که سخت نادرست است.

آتش را بآتش نشانند - اختلاف و دعوی با اختلاف و دعوی از میان نمی‌رود، دشمنی و کینه با دشمنی و کینه فرو ننشیند، خصومت را با محبت میتوان از بین برد.

آتش‌زدن - آتش‌زدن ۷۵ یا حریق عمدی ایجاد کردن جرم از درجه جنائی است که در مواد ۲۵۰ تا ۲۵۳ قانون مجازات عمومی موضوع، انواع، مصادیق آن بیان شده است.

آتش‌سوزی - آتش‌سوزی ۷۶ سوختن اشیاء یا سوزاندن آنهاست که اولی بر اثر بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی بوجود آید و دومی بطور عمد که همان آتش‌زدن است که آتش‌سوزی یا آتش‌سوزان نیز گویند:

بر آتش‌سوزی گرد آید همه کس تو برفریاد آتش‌سوزی من رس

### فخرگرگانی

آتش‌سوزی بزرگ ۷۷ گسترش و پردامنه بودن آتش‌سوزی است. آتش نشانند - کنایه از خواباندن فتنه، شورش، خصومت و عداوت است. سعدی می‌گوید:

آتش نشانند و اخگر گذاشتن کار خردمندان نیست. یعنی:

فتنه و فساد و خصومت و عداوت و جنگ و ستیز را باید ریشه‌کن کرد و چیزی باقی نگذاشت تا بار دیگر شعله‌ور نگردد.

آتش‌نشانی - آتش‌نشانی ۷۸ یا اطفاء حریق مجموعه اعمالی است که برای خاموش ساختن حریق اعم از عمدی یا غیرعمدی بکار می‌رود. سازمان مربوط به اطفاء حریق را اداره آتش‌نشانی ۷۹ گویند که آتش‌نشانیان ۸۰ بوسیله مخزن‌های آب و لوله‌های آبپاشی و وسایل دیگر آتش را خاموش می‌سازند.

آتش‌نشانی سابقه تاریخی از سده دوم پیش از میلاد و در کشور مصر قدیم دارد که تلمبه‌هایی برای آن بوجود آمد. همچنین هرون (Heron) از مردم اسکندریه دستگاه آتش‌نشانی اختراع کرد.

دستگاه‌های آتش‌نشانی امروزی عبارتند از: تانکرهای آب، تلمبه‌های فشار قوی، نورافکن‌ها، نردبانها، ادویه شیمیائی و وسائل نجات.

در ساختمانها نیز وسایل آتش‌نشانی کوچک خودکار تعبیه میکنند که با افزایش میزان حرارت ناشی از آتش‌سوزی آبپاشی میکند و همچنین دستگاه‌هایی وجود دارد بشکل استوانه که محلول جوش شیرین در یک محفظه و آسید در محفظه دیگر است که چون استوانه را وارونه سازند از ترکیب این دو بخار آندرید کاربنیک

75) Embraser, Incendier

76) Incendie

77) Embrasement

78) Extinction, Eteinder le feu

79) Poste des pompiers

80) Pompiers, extincteurs, Sapeurs pompiers

بوجود میآید و با فشار خارج میشود و آتش را خاموش میکند.

آتشین - آتشین یا آتشی ۸۱ در معانی زیر بکار رود:

الف - حالت انسان در برافروختگی از غضب.

ب - مزاج تند و عصبانی.

ج - اسلحه ناریه، سلاح گرم یا سلاح آتشین ۸۲ مثل تفنگ و طپانچه و

نارنجک در برابر اسلحه سرد یا سلاح سرد مثل شمشیر و سرنیزه.

در ماده ۴۳ قانون مجازات مرتکبین قاچاق مصوب ۱۳۱۲ و اصلاحی سالهای

۱۳۱۹ و ۱۳۳۱ چنین آمده:

«وارد و خارج کردن اسلحه ناریه و مهمات جنگی و فشنگ و مواد محترقه

و اسلحه شکاری و اسلحه سرد جنگی ممنوع است.»

توضیح: اسلحه اسم جمع است و مفرد آن سلاح است که همان ابزار جنگ

است که ممکن است گرم یا سرد باشد. فرهنگستان بجای اسلحه‌خانه ۸۲ واژه

زرادخانه را برگزیده است.

اتلانتیک شمالی - علامت اختصاری آن ناتو و پیمان نظامی کشورهای اروپای

غربی است که در سال ۱۹۴۹ میلادی منعقد گردید و دولت متحده آمریکای

شمالی نیز عضو آن میباشد.

آتیل - آتیلا (۴۰۶-۴۵۳ م.) سردار جنگجوی قوم هون که از چین به غرب

سرازیر شدند. وی پس از استیلاء به سرزمین اروپا در ۴۵۱ روم را بتصرف درآورد.

برادرش بلدا نیز در حکومت و سپاهیگری با وی همراه بود.

آثار - آثار ۸۴ اصطلاح عمومی و حقوقی و جمع اثر و در لغت بمعنی

ردپاست و در معانی زیر بکار رود ۸۵:

الف - نتایج اعمال یا امور یا اقدام‌هایی که از کسی یا گروهی بازماند:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار چنین نماید شمشیر خسروان آثار

### عنصری

معبود چنان خواست که از حیدرو سنجر تا حشر بود در عرب و در عجم آثار

### معزی

تلك آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثا

### لادری

کلیله و دمنه

آن رسوم و آثار ستوده هیچ جای نیست.

پادشاهان را چون نیکوسیرت و نیکوآثار باشند طاعت باید داشت.

### تاریخ بیهقی

81) Comme le feu, Ardent, Igné

82) Arme à feu

83) Arsenal

84) Effets

ب - نشانه‌ها و علامت‌هایی از خشم و اندیشه و اندوه و نگرانی و غیره که در و جنات<sup>۸۶</sup> انسان پیدا آید:  
و تو اگرچه مرادخویش مستور میداشتی من آثار آن میدیدم.

### کلیله و دمنه

ج - احادیث و اخبار مأثوره، اهل حدیث آنچه را که از پیغمبر مأثور است خبر و آنچه را از صبحانه منقول است اثر گویند.

### علامه دهخدا

د - نتایج اعمال و امور حقوقی\* از عقد و سند و حکم و اراده و اشتباه و وقفه و عفو و اعاده و ارجاع و انتقال و انکار و نظائر اینها.

آثار و نتایج هر عمل یا هر امر حقوقی در قوانین و مقررات مربوط بدان قید گردیده و یا در قرارداد ذکر میشود و یا عرفاً تعلق میگیرد و حق و تعهد پدید می‌آورد. ماده ۲۲۰ قانون مدنی میگوید:

«عقود نه فقط متعاملین را به اجرای آن چیزی که در آن تصریح شده است ملزم مینماید بلکه متعاملین به کلیه نتایجی هم که بموجب عرف و عادت یا بموجب قانون از عقد حاصل میشود ملزم میباشد.»

و ماده ۳۶۲ قانون مزبور میگوید: «آثار بیعی که صحیحاً واقع شده باشد از قرار ذیل است.»

ه - اثرات باقیمانده از يك عمل ارتكابی مثل آثار جرم<sup>۸۷</sup>، آثار جراحت<sup>۸۸</sup>، آثار زخم در صورت<sup>۸۹</sup>، آثار ضرب و جرح<sup>۹۰</sup>.

و - یادگارهای بازمانده<sup>۹۱</sup> از زمانهای باستان و دوران گذشته که آنها را آثار باستانی یا آثار تاریخی مینامند.

ز - اشیاء کمیاب مانند آثار عتیقه.

ح - پدید آورده‌های<sup>۹۲</sup> علمی، فلسفی، حقوقی، ادبی، هنری و نظائر اینها مثل کتاب، نقاشی، شعر، آهنگ، فیلم، نمایشنامه و هنرهای پژوهشی یا آزمایشی یا تخیلی.

قانون حق مؤلف این آثار را برشمرده و حمایت آنها را برعهده گرفته.

آثار اصلی - آثار اصلی<sup>۹۳</sup> نتایج مستقیم و بیواسطه هر امر یا عمل حقوقی یا حکم مدنی و کیفری است مثل محکومیت به حبس جنائی. مقابل: آثار تبعی.

(۸۶) جمع و جنه بمعنی رخسار.

\*) Effets juridiques

87) Traces de l'infraction

88) Cicatrices

89) Balafres

90) traces de coup et blessure

91) Monuments

92) Oeuvres

93) Effets principaux



آثار انگشتان - آثار انگشتان ۹۴ عبارت از خطوط سرانگشتان است که از نظر حقوقی قابل امان نظر است:

الف - دوائر انگشت یکسان در تمام جهان پیدا نمیشود.  
ب - اثر انگشتان در اشیاء باقی میماند و بوسیله انگشت نگاری ۹۵ عکس- برداری میشود و دلیل قاطع برای ارتکاب بزه کاران است.  
ج - کسانی که سواد ندارند از اثر انگشت سیبانه دست راست بجای امضاء استفاده میکنند. اثر انگشت از امضاء معتبرتر است زیرا قابل جعل و شبیه سازی نیست.

آثار تبعی - آثار تبعی ۹۶ یا فرعی یا ثانوی نتایج غیرمستقیم هراس یا عمل حقوقی است مانند محرومیت از حقوق اجتماعی در نتیجه محکومیت جنائی. مقابل: آثار اصلی.

آثار واخواهی - واخواهی نسبت بحکم غیابی اعتراضی است که از نظر اصولی و ماهوی از طرف محکوم علیه به حکم دادگاه انجام میگردد. آثار آن در صورت قبول دادخواست عبارتست از: تعلیق اجرای حکم (Suspension de l' execution du Jugement)، تجدید رسیدگی نسبت به حکم (retraetion)، الغاء حکم (annulation du Jugement) در صورت مؤثر و موجه بودن اعتراض.

واخواهی مبتنی بر قاعده الغائب علی حجتہ میباشد که طبق ماده ۱۴۷ قانون آئین دادرسی تجویز شده است.

آثام - آثام جمع اثم بمعنی گناهان و بزه هاست.  
توضیح: گناه که معرب و جناح شده در تداول عامه خطای دینی و ارتکاب امر خلاف دستور مذهب و بزه خطای عرفی و جرم عرفی است.

آچار - جمع اجرت بمعنی مزدها، دستمزدها، کارمزدها.  
توضیح: دستمزد از نظر حقوق کارمزد روزانه یا ماهانه کارگر است و نظری به بازده و دست آورد ندارد ولی کارمزد در برابر هر مقدار کار است که کارگر انجام میدهد و مزد میگیرد: مثلا برای ساختن هر جفت کفش یا دوختن هر دست لباس.

آجال - وقتها، مدتها، مواعدها، سررسیدها که جمع اجل است.

اجل - مهلت دار، دیرنده، با مهلت، تأخیرکننده، دیر:

چون برای حق و روز اجل است گر خطائی شد دیت بر عاقل است.

مولوی

اجل و عاجل - دیرنده و گذرنده که کنایه از آخرت و دنیا است:

عاجل نبود مگر شتابنده هرگز نرود ز جای خویش اجل

ناصر خسرو

94) Empreintes Digitales

95) Dactylographie

96) Effets secondaires

بدین زودی ندانستم که ما را سفر باشد به عاجل یا به آجل  
منوچهری باری عاجل و آجل بهم نپیوندد.

### کلیده و دمنه

آحاد - جمع احد، خبرهائی است که به مرتبه تواتر نرسیده باشد ۹۷.  
آختاجی - آختاجی یا آختاچی کلمه مغولی بمعنی فرمانروائی است که دست  
نشانده وزیر دست فرمانروای بزرگتر باشد.  
آخر - پایان، فرجام، انجام، کران، پس، سامان، دیگر، مگر.  
آخر الامر - سرانجام.  
آخرین دفاع - آخرین دفاع ۹۸ عبارت از مدافعات پایانی هر متهم که آخرین  
گفته‌های رسیدگی و بازپرسی و دادرسی نیز میباشد.  
واپسین گفتار دفاعی متهم در رد شکایت و اتهام که ممکن است خود متهم انجام  
دهد یا آنرا به وکیل مدافع خود تفویض نماید.  
آخرین دفاع در بازپرسی در ماده ۱۶۱ قانون آئین دادرسی کیفری پیش‌بینی  
شده است و پس از آن نظر قضائی بازپرس اعلام میشود. گرچه پس از آخرین دفاع  
نظر بازپرس بر بزه‌کاری متهم است ولی ملازمه با آن ندارد.  
آخرین دفاع در دادگاه کیفری که با پایان آن پرونده خوانی و دقت در اوراق و  
محتویات و دلایل و مدافعات و در صورت تعدد قاضی رایزنی برای دادن رأی آغاز  
میشود.

آداب - رسوم، آئین، روش، آداب یا آداب عمومی ۹۹ کلیه اصول و قواعدی است  
که در امور و مسائل زندگی رعایت میشود مانند آداب معاشرت، سوگواری، جشن،  
ریاست، سیاست و نظائر اینها. بتعریف دیگر آداب مجموع فضیلت‌ها و خوبیها و  
روش‌های نیک در روابط با مردم است. آداب مراسم و طریقه‌های نیک و پسندیده  
است:

نصربن احمد سامانی سخت‌نیکو برآمد و بر همه آداب ملوک سوار شد.

### بیهقی

### کلیده و دمنه

گفت میخواهم آداب طریقت ۱۰۰ آموزم.  
هیچ آدابی و ترتیبی مجوی هرچه میخواهد دل تنگت بگوی

### مولوی

(۹۷) نك: آثار، اثر، خبر، واحد، خبر واحد.

98) Dernière Defense

99) Les moeurs, morale publique

(۱۰۰) آداب طریقت عبارتست از مجموع رسوم و قواعد عرفان و تصوف که اصطلاح ابتکاری در  
برابر آداب شریعت است:

طریقت است و شریعت ولی هزار افسوس که جای پای حقیقت در آن میان خالی است

شیخ‌الرئیس افسر

پاره‌ای طریقت را «راه زندگی» در برابر شریعت که راه خداشناسی است دانسته‌اند.

و تواریخ و آداب که نزهت عالمیان است و فواید علما که نجات جهانیان است بدان مشغول باید شدن.

### بحر القوائد

آداب جمع ادب است و مراد رسوم و قواعد و سنن است که رعایت آنها در شریعت و طریقت لازم است. هر که آراسته ادب نباشد شایسته صحبت نباشد و صحبت سه قسم است: یکی باحق است بادب موافقت، دیگری باخلق است بادب مناصحت، سوم بانفس است بادب مخالفت.

و اصول آداب صحبت در معاملات با خلق آنست که علم در هر معاملت بکار-داری و شریعت را بزرگتداری و سنت و اهل آن گرامی‌داری و از بدعت و اهل آن پرهیزی و از جای تهمت و گمان برخیزی...  
ابراهیم شیبان در مورد آداب ظاهر و باطن گوید: تعلم العلم لاداب الظاهر و استعمال الورع لاداب الباطن.

ابواسحق گوید: القیام بآداب العلم و شرایعه لا یبلغ بصاحبه الامقام الزیادة

### طبقات الصوفیه

والقبول.

آداب بحث - آداب بحث ۱۰۱ رسوم و قواعد مربوط به مباحثه و مناظره و کیفیت و شرایط طرح و اثبات موضوع و غلبه بر خصم است. بتعریف دیگر آداب بحث صناعت نظری است که چگونگی مناظره و شرایط آن و جلوگیری از خطا در بحث و راه پیروزی به مدعی و درمانده کردن او را نشان میدهد ۱۰۲.

آداب تشریفات - آداب تشریفات ۱۰۳ مجموع اصول و قواعدی است که در برگذاری مراسم ویژه در سطح بالا مانند مراسم سلام عام و خاص، باریابی سفراء و وزراء مختار، اعطاء مقام استادی، استقبال، بدرقه و نظائر اینها بر مبنای آئین-نامه‌های خاص رعایت میشود.

بخشی از آداب تشریفات در حقوق دیپلماسی و بخشی دیگر در حقوق اداری بر مبنای قواعد و رسوم بین‌المللی و مقررات داخلی بحث میشود.

آداب‌دانی - آداب‌دانی یا آداب‌شناسی دانستن و انجام دادن رسوم و قواعد مربوط به امور زندگی و حسن روابط با مردم است که در این معنی طریقت یا راه زندگی است ۱۰۴ و نیز معرفت به اصول شریعت نیز هست:  
موسیا آداب‌دانان دیگرند سوخته جان و روانان دیگرند

### مولوی

چون کسی گناهی کند او را معذور دار چه آدمی بی‌گناه نبود. در وقت قهر و حالت اعراض نفسانی... فروتنی و علم اختیار کن. عفو و اغماض متعلق به جرم و

101) Les réglés de Discussion

۱۰۲) صناعة نظریة یستفید منها الانسان کیفیة المناظره و شرائطها صیانتاً له عن الخطاء فی البحث و الزاماً للخصم و انعامه. التعریفات جرجانی

103) Etiquette, Cérémonie

104) Savoir vivre

گناه است و ایجاد او از برای این معنی است. چون گناهی را عفونمائی دیگر از آن یاد مکن و سرزنش مجرم به آن گناه ننما. چون گناهی از تو صادر گردد ننگ مدارو بجرم خویش معترف گشته گذرآور. اگر کسی گناهی کند که مستوجب جزا باشد بقدر گناهش عقوبت نما و در اینصورت نیز ترحم و عفو لازم دار. هیچ گناهی را چنان مدان که جزای آن زیادت از عذر آن و طلب عفو باشد.

### انیس الناس

اگر آید ز دوستی گنهی به گناهش نشاید آزدن  
زانکه نزدیک عاقلان بتر است عفو ناکردن از گنه کردن  
آداب فاضله - رسوم نیکو و پسندیده.

آداب قضا - رسوم دادرسی و قواعد قطع و فصل دعاوی. نک: آئین قضا.  
آداب معاشرت - آداب معاشرت ۱۰۵ رفتارهایی است که در زندگی اجتماعی و خانوادگی و معاشرت‌ها و مجالس مهمانی و سوگواری و جشن‌ها و عیادت مریض و پیشواز و راه انداختن مسافر و غیره بکار میرود.  
آداب و رسوم - آداب و رسوم ۱۰۶ یا عرف و عادت ۱۰۷ قواعد و اصولی است که در اجتماعات برای امور و اعمال و مناسبات مردم و معاملات بوجود آمده و جای خالی قانون را پر میکنند:

از دام دینه خوب جستیم آخر بردامن فقر خود نشستیم آخر  
مردانه گذشتیم ز آداب و رسوم این‌کنده زپای خود شکستیم آخر

### شیخ بهائی

آدم جائز الخطاست - هرکس اشتباه و خطا تواند کرد.  
آدم در زیر زبان پنهان است\* - هرکس را از گفتارش شناسند.  
آدم دودفعه نمی‌میرد - در دفاع از حقیقت شهادت باید داشت و ترسی بدل نیاید راه داد.

آدم ربائی - آدم ربائی\*\* یا آدم‌دزدی یا به‌گروگان‌گرفتن فرد یا افراد بودن یا دزدی آدم و پنهان نگاه داشتن و گرفتن مال یا پول برای رهائی آدم ربوده شده است، از انواع مهمش کودک ربائی است.

جرم مزبور در سنوات اخیر باربودن هواپیماهای دارنده سرنشین و گرونگاهداشتن آنها برای انجام مقاصد سیاسی یا مادی بیشتر متداول شده است.\*\*\*  
آدم‌کشی - آدم‌کشی ۱۰۸ یا قتل عبارت از جرم قطع رشته حیات دیگری که

(\* المرء یا الانسان مخبوء تحت لسانه.

105) Civilité, moeurs

106) Convenance

107) Coutume et l'usage

\*\*\*) abduction

\*\*\*\*) Hold-up,

108) Meurtre, Assassinat

غیر از آدم‌دزدی و آدم‌ربائی بمعنی تبعید هم بکار رفته.  
راهزنی بوسیله حمله بر مسافری، اسیر کردن کاروانیان.

مرتکب را آدمکش یا قاتل ۱۰۹ نامند.

آدمکشی عمدی - آدمکشی عمدی ۱۱۰ یا با قصد قبلی یا سبق تصمیم ۱۱۱ عبارت از جنایت کشتن انسان زنده با اراده مجرمانه و تمهیه مقدمات قبلی که شامل امور زیر است:

تصور قتل در ذهن، تعیین نوع قتل، تمهیه آلات و اسباب و محل و موقع ارتکاب، کیفیت عملی کردن آن، مراقبت در حسن انجام قصد با تصور و پیش‌بینی موانع و حوادث محتمله و غیر مترقبه، در نظر گرفتن عواقب امر و طریقه گریز از مجازات، عملی ساختن قصد و تصور و تصمیم قبلی، انجام گرفتن قتل و پایان عمل.

انواع آدمکشی از نظر فقه اسلامی عبارتست از: قتل عمد، قتل شبه عمد، قتل خطای محض، قتل ملحق بخطا، قتل تسبیب، قتل بحق.

و در قوانین جزائی ایران سه نوع قتل پیش‌بینی شده که اولی قتل عمد و دومی ضرب یا جرح منتهی به فوت، سومی قتل غیر عمد است.

و در قانون مجازات فرانسه عبارتست از: قتل، قتل با سبق تصمیم، پدرکشی و مادرکشی ۱۱۲، فرزندکشی ۱۱۳، کشتن با سم ۱۱۴.

آدمکشی غیر عمدی - آدمکشی غیر عمدی ۱۱۵ که بدون قصد قبلی و در نتیجه بی احتیاطی ۱۱۶، بی‌مبالاتی ۱۱۷ عدم مهارت ۱۱۸، عدم رعایت نظامات دولتی ۱۱۹ انجام میگیرد.

آدم ندارد را سر نمی‌برند - بی‌چیز در امان است.

آدم و حوا - نخستین پدر و مادر آدمها از دید مذهبی، مشی و مشیانه، مهلی و مهلیانه.

آدمیت - مردمی.

آدمیگری - بشر بودن، آدم بودن، بشریت ۱۲۰:

چون چشم من بروی افتاد از آدمیگری هیچ چیز با من نماند، روحی و آسایشی از وی بمن رسید چنانکه ببخود گشتم.

اسرار التوحید

گاهگاه در درون استاد امام از راه آدمیگری اندک داوری میبود.

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید

109) Meurtrier, Assassin, homicide

110) Homicide volontair

111) Avec préméditation

112) Paricide

113) Infanticide

114) Empoisonnement

115) Homicide involontaire

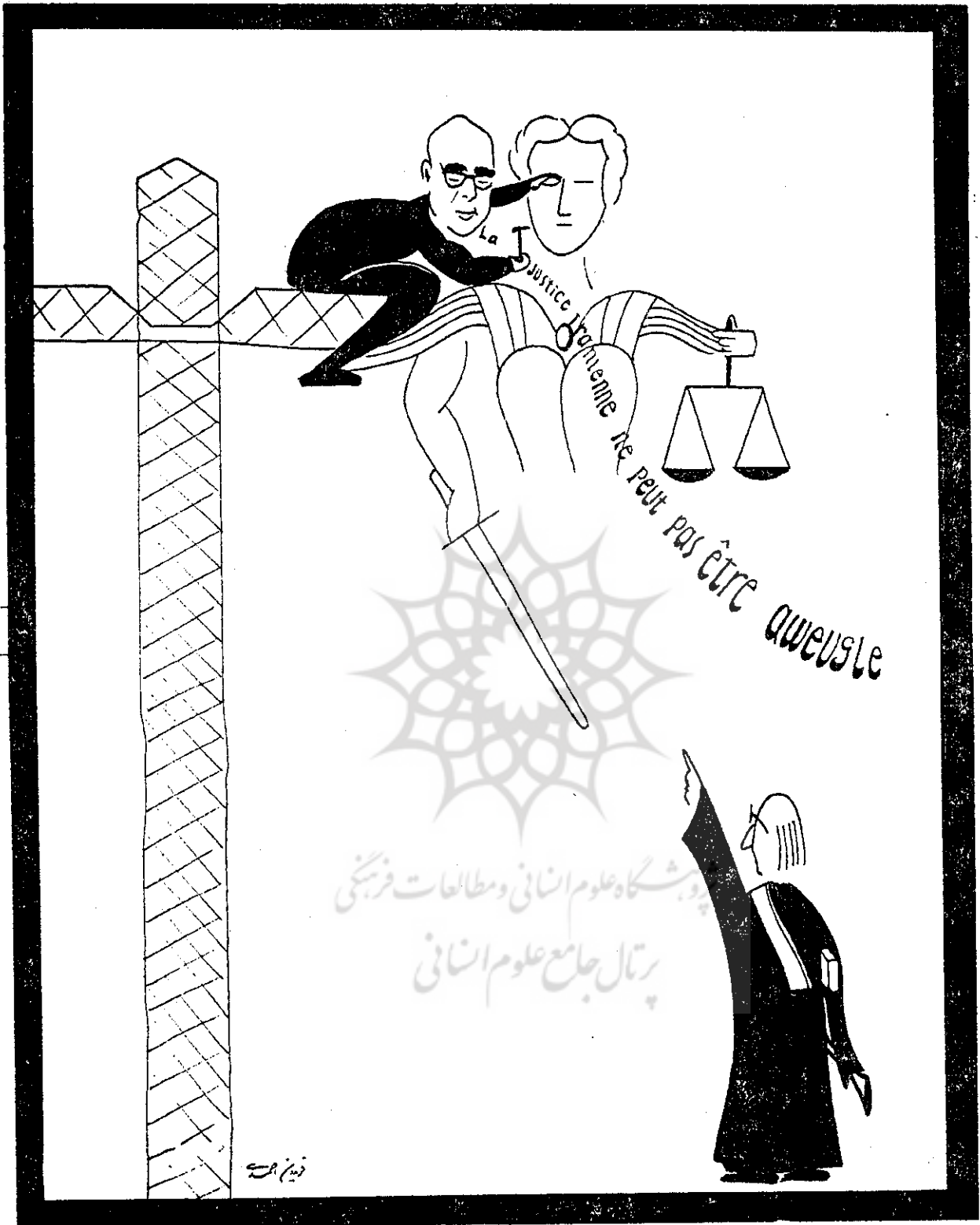
116) Imprudence

117) Négbgence

118) Maladresse

119) Inobservation des reglements.

120) Humanité



آذوقه - که آنرا آذوقه یا آذوغه نیز نویسند لغت ترکی است و بمعنی خواربار مصرفی یکساله یا چندماهه و توشه وزاد راه مسافر باشد.

آراء - آراء جمع رأی و در معانی زیر بکار رود:

الف - آراء ۱۲۱ در انتخابات عمومی و گزینش نمایندگان قوه مقننه یا مدیران شرکتها وانجمنها و در هر موردی که رأی افراد مناط اعتبار است. در این مورد پس از استخراج آراء ۱۲۲ دارندگان اکثریت آراء ۱۲۳ انتخابکنندگان هیئت نمایندگان را تشکیل میدهند و آراء اقلیت ۱۲۴ منشأ اثر نیست.

ب - آراء ۱۲۵ یا تصمیمات دادگاهها و مراجع قضائی برای تعیین نتیجه دادرسی و قطع و فصل دعاوی یا شکایات یا اعتراضات است.

ماده ۱۵۴ قانون آئین دادرسی مدنی میگوید: «رأی دادگاه اگر راجع به ماهیت دعوی و قاطع آن جزئاً یا کلاً باشد حکم والا قرار نامیده میشود.»

ج - آراء ۱۲۶ بمعنی عقاید و نظریات در امور علمی، ادبی، فنی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی و نظائر اینها.

آراء عمومی - آراء عمومی ۱۲۷ که از همه پرسى ۱۲۸ و مراجعه به عقاید و نظریات عموم مردم در مسئله خاصی بوجود میآید.

آرامجوی - مصلح، صلاح اندیش، صلح طلب، آشتی خواه:

یکی پهلوان داشتی نامجوی خردمند و بیدار و آرامجوی

فردوسی

آرامش - ایمنی، امنیت، آشتی، صلح:

و آرامش اطراف به سیاست منوط است.

کلیله و دمنه

نخست آفرین کرد برکردگار خداوند آرامش و کارزار

فردوسی

در تهور کسی فلاح ندید روی آرامش و صلاح ندید

سنائی

کم گردد و افزون شود آرامش و رامش آنرا که دهد مالش و آنرا که دهد مال

معزی

آردل - باسکون دوم و کسرسوم لغت ترکی فراشی که برای خواندن و احضار

لغتنامه

سپاهیان یا گناهگاران یا مدعی علیهم فرستادندی.

121) Voix, votes

122) Depouillement du Scrutin

123) La Majorité des voix

124) Minorité des voix

125) Décisions, jugements, Sentences, Arrêts

126) Opinions

127) Suffrages universels

128) Referendum

آرمان - الف - آرزو، امید، خواست دل ۱۲۹:

هر که دیدار تو بیند نیستش هیچ آرمان.

هر نیازی را که بودش آرمان راست کردی میرشهری رایگان

### مولوی

ب - رنج و حسرت و پشیمانی و افسوس:

از فراغت روز و شب عشاق را هست الامان

هر که دیدار تو بیند نیستش هیچ آرمان

### خواجه کرمانی

آرمان مشترك - آرمان مشترك ۱۳۰ هدف نهائی عموم افراد بشر که میخواهند

در صلح و آرامش و دور از نادانی و قحط و فشارها و ناملايمات و در محیطی روشن

و با حقوق فطری انسانی بسر برند و زندگی آرمانی داشته باشند.

آرمانی - برابر آرزو (ایدئالی):

زندگی آرمانی، حقوق آرمانی.

آریستوکراسی - آریستوکراسی (Aristocratie) حکومت اشرافی بر مبنای

برتری اخلاقی و اجتماعی و علمی و بنظر افلاطون خاص فرزندان است، آنجا که

گوید یا باید فیلسوفان حکمران باشند یا حکمرانان فیلسوف. بعدها در دوره قرون

وسطی حکومت زمینداران و سپس در قرون جدید حکومت سرمایه داران از صاحبان

صنایع و بانکداران حکومت اشرافی نامیده شد و اینک هم در پاره ای از کشورها

دارندگان وسایل تولیدی و اقتصادی با نفوذ در دستگاه دولت اگر هم آریستوکراسی

ندارند رسم آن را بکار میبرند.

آزاد - آزاد ۱۳۱ در معانی زیر بکار رود:

الف - کسی که در بند نباشد، کسی که بنده غیر نباشد، کسی که در گفتار و

کردار خود با مراعات قوانین جاری و حقوق افراد فاعل مختار باشد، بی قید و بند،

مختار، نجیب، اصیل:

تو آزادی و هرگز هیچ آزاد نتابد همچو بنده جور و بیداد

### فخر گرگانی

بزرگ جشن است امروز ملك راملکا که شادمان است ای شاه بنده و آزاد

مسعود سعد

ز شاهان کسی چون سیاوش نبود چنوراد و آزاد و خامش نبود

### فردوسی

بودند هزار سال آزاد از دولت خانه زادیت شاد

### لاادری

ب - رها، فارغ، مستخلص:

129) Idéal

130) Idéal Commun

131) Libre



زگفتار او انجمن شاد گشت  
 دل شهریار از غم آزاد گشت  
 اگر گردن به دانش دادخواهی  
 ز جهل آزاد باید کرد گردن  
 گرت ز دست برآید چونخل باش کریم  
 ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد  
 مرغ دل من نغمه داود نداند  
 آزادکنندش که نه مرغ قفس است این  
 ابوالفضل دکنی (قرن ۱۰)

چون مدت زندانش پایان یافت آزاد شد.  
 ج - بنده ای که از تعهدات و قیود بندگی آزاده شود، در این معنی آزاد در برابر بنده استعمال شود:

کیست مولی آنکه او شادت کند  
 همچو سرو و سوسن آزادت کند  
 ناصر خسرو  
 تا نکشد رنج بنده کی شود آزاد  
 آزاد است از بندگی از مرا جان  
 ناصر خسرو  
 به خانه شدو بنده آزاد کرد  
 بدان خواسته بنده را شاد کرد  
 فردوسی

گر بنده کنی به لطف آزادی را  
 به زآنکه هزار بنده آزاد کنی  
 علاءالدوله سمنانی

د - زنی که کنیز نبود و بنکاح مرد درآید:  
 اگر عزل کند روا بود و معنی عزل آن باشد که بوقت جماع آب نگذارد که در رحم زن شود و اگر کنیزک بود روا بود بی دستوری وی و اگر آزاد بود بدستوری وی روا بود.

ه - حالت حقوقی کسی که در حمایت قوانین به اختیار و اراده خود زندگی میکند و زیر فشار و اجبار نیست و چنین فرد است که میتواند منشاء حقوق و منبع تعهدات باشد.

و - حالت کسی که بخشوده شده است:  
 شاه ویرا آزاد کرد از گناهی که کرده بود

نوروزنامه

ز - حالت کسی یا دولتی که مستقل ۱۳۲ باشد.  
 آزادکردن - آزادکردن ۱۳۳ عبارت از رهاکردن یا برداشتن قید و بند است. مثل آزادکردن زندانی.

132) Indépendant

133) Mettre en liberté

آزادکردن کسی - آزادکردن کسی ۱۲۴ عبارت از رهاکردن زندانی ۱۲۵ یا متهم ۱۲۶ یا توقیف شده ۱۲۷ در نتیجه پایان مدت زندانی یا منع تعقیب یا حکم برائت یا تبدیل تأمین شدید به تأمین سبک.

آزادکردن بنده - آزادکردن بنده یا عتیق‌عبد عبارت از اینست که صاحب عبد کسی را که غلام یا کنیز بوده بمیل رها و آزاد سازد تا وی از حقوق انسانی بهره‌مند شود:

رسم است که مالکان تحریر ۱۳۸ آزاد کنند بنده پیر

سعدی

آزادگان - وارستگان:

بسر و گفت یکی میوه‌ای چرا ناری جواب داد که آزادگان تمی دستند

سعدی

غم گواراتر بود آزادگان را از سرور آب تلخی بید را باشد به از آب حیات

واعظ قزوینی

آزادنامه - نامه آزادی زندانی، نامه آزادی غلام یا کنیز، نوشته‌ای که برای آزادی کسی دهند:

من باده‌نوش طرفه که از قید دوزخم آزادنامه جز خط ساغر نمیشود

میرالاهی همدانی

دیوانه می‌شوم ز تراشیدن خطش چون بنده‌ای که گم کند آزادنامه را

وحید (به ضبط آندراج)

آزاده - آزاده نقیض بنده و برده، اصیل‌زاده، اصیل‌نژاد، نجیب‌سرشت:

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم همه بنده‌ایم از چه آزاده‌ایم

فردوسی

می‌آرد شرف مردمی پدید آزاد نژاد از درم خرید

می‌آزاده پدید آرد از بد اصل فراوان هنر است اندرین نبید

رودکی

آزاده‌ای که جوید نام نکو بشعر چون بندگان زخلق نباید ستد بها

مسعود سعد

از ایران جز آزاده هرگز نخواست

اسدی

سیرت و کردار گر آزاده‌ای برسندن و سیرت احرار کن

ناصر خسرو

134) Mettre (ou) Mise en liberté quelqu'un

135) Prisonnier

136) Accusé

137) Detenu

۱۳۸) مراد تحریر رقبه یعنی آزادی بنده است.

چه گفت آن سخنگوی آزاده مرد که آزاده را کاهلی بنده کرد

### فردوسی

آزادی - آزادی ۱۳۹ یکی از حقوق اصلی سیاسی در مقام انعکاس حقوق فطری است که در قوانین اساسی موارد و مصادیق آن تعیین شده و عبارتند از: آزادی جان و مال و مسکن و شرف و عقیده و قلم و اجتماع و تعلیم و تربیت و مذهب. حدود آزادی فرد را در اصطلاح با آزادی دیگری یا دیگران قانون تعیین میکند و ساده‌ترین تعریف اینست که آزادی فرد در جایی تمام میشود که آزادی دیگری شروع میگردد:

آزادی سودمند آن باشد و بس  
آزادی در معانی زیر بکار رود:  
الف - آزادی فردی:

ای آزادی خجسته آزادی از وصل تو روی برنگردانم

### بهار

ب - قدرت فعل و ترک فعل، قدرت انتخاب بین این و آن.

ج - رهائی، استخلاص ۱۴۰ مثل آزادی از زندان (۱۴۱):

که داند گفت چون بد شادی و بس  
ز مرد چاره‌گر آزادی و بس

### فخرگرگانی

د - بی‌نیازی: آزادی اندر بی‌حاجتی است

### کیمیای سعادت

ه - خلاف بندگی و رقیت:

آزادی آرزوست مرا دیر سالهاست  
تاکی ز بندگی نه‌کم از سرو و سوسنم  
عمادی شهریاری

اینک مضامین مختلف:

ز مهر خویش جز شادی نه‌بینم  
که از پیروزی آزادی نه‌بینم  
فخرگرگانی

### فخرگرگانی

تا دلم نستدی نیاسودی  
چون توان کرد از تو آزادی  
فرخی

### فرخی

نعمتی بهتر از آزادی نیست  
برچنین مائده کفران چکنم  
خاقانی

### خاقانی

دمی با دوست در خلوت به از صد سال در عشرت

من آزادی نمیخواهم که با یوسف بزنند انم

### سعدی

آزادی آبادی است - چون افراد کشور از حیث حقوق اساسی آزاد باشند موجبات

139) Liberté

140) Délivrance

141) Levée d'écrou

آبادی کشور را فراهم میآورند.

آزادی اراده - آزاده اراده ۱۴۲ از لحاظ حقوق خصوصی عبارتست از اختیار کامل انجام عقود و معاملات مبتنی بر قصد و رضا و بدون اکراه یا اشتباه و با رعایت مقررات قانون در مورد ارکان صحت معاملات و مراعات نظم عمومی و اخلاق حسنه. آزادیخواهی - آزادیخواهی ۱۴۳ یا آزادی‌گرایی از نظر حقوق عمومی و حقوق سیاسی اعتقاد و گرایش به اصول اساسی آزادی و قبول و اجرا و گسترش آزادیهای فردی و اجتماعی است که در قوانین اساسی تعیین شده. آزادی زنان - برداشتن قید و بندهای گذشته و رهایی از سنت‌های دیرین و رفع محرومیت‌های اجتماعی و سیاسی و حقوقی زنان.

آزادی زندانی - آزادی زندانی ۱۴۴ عبارت از رهاکردن زندانی یا برائت‌پایان مدت حبس یا برائت تصمیم قضائی از منع پیگرد و قرار موقوفی و حکم برائت. آزادی مشروط - آزادی مشروط ۱۴۵ عبارت از آزادکردن زندانی محکوم به حکم قطعی حبس بشرط اینکه در مدت معین مرتکب جرم نشود و محکومیت پیدا نکند و گرنه مدت آزادی مشروط نیز به مدت محکومیت افزوده خواهد شد. قواعد آزادی مشروط در قانون آزادی مشروط زندانیان مصوب ۱۳۳۷ بیان شده.

آزار بدنی - آزار بدنی (\*) عبارت از هرگونه شکنجه و شلاق زدن و دست‌بند چپانی زدن و نظائر اینها که بمنظور گرفتن اقرار از متهم ممکن است انجام شود. در ماده ۱۳۱ قانون مجازات عمومی چنین آمده: «هرگاه یکی از مستخدمین... برای اینکه متهمی را مجبور باقرار کند او را اذیت و آزار بدنی کرده...»

آزم - در معانی زیر بکار رود:

الف - رحم، شفقت، شرم، حیا، نرمی:

کنون خیره آزم دشمن مجوی      براین بارگه برمیر آبروی

فردوسی

خاقانی

آزارگزینی و جفا نیز      آزم نداری و وفاهم

ب - مهر و محبت:      بدو گفت رو هرچه باید بساز  
تو دانی که از تو مرا نیست راز      که بر کارزاری و مردنژاد  
دل ما پر آزم و مهر است و داد

فردوسی

ج - پاس‌خاطر و حرمت:

پدر را بنزد تو آزم نیست      ترا خود بدیده درون شرم نیست

فردوسی

142) Liberté de volonté

143) Liberalisme

144) Mise en Liberté d'un prisonnier

145) Liberation Conditionnelle

\*) Torture Corporelle

د - عدل و انصاف:

وز تو همه ساله ستم دیده‌ام  
نظامی گنجوی

ای ملك آرم تو کم دیده‌ام

ه - بزرگی و غیرت و اهمیت:

آسمان را نداشتی آرم  
سنائی

ای بزرگی که از بلندی قدر

و - راحت و سلامت و آرامش:

یکی کومرد و دیگر کونزاد است  
سندی

دوکس را روزگار آرم دادست

آزمایش - آزمایش ۱۴۶ که فرهنگستان آنرا در برابر تجربه پذیرفته اسم مصدر  
از آزمودن بمعنی امتحان، اختیار، سنجش است:

و اکنون این شحنه می‌گماریم با اندک مایه مرآزمایش را.

### تاریخ بیہقی

جوآنان داننده با گهر نگیرند بی‌آزمایش هنر

### فردوسی

جوان گرچه دانا دل و پر فنون بود نزد پیر آزمایش فزون اسدی  
آزمایش پزشکی - آزمایش پزشکی (\*) آسیب‌دیده یا آزار دیده یا هر بزه دیده یا  
جسد مقتول عبارتست از معاینه طبی و دادن گواہینامه و گزارش پزشکی. آزمایش  
پزشکی اصلی یعنی معاینه و مشاهده عینی و مستقیم ممکن است در صورت نیاز با  
آزمایش‌های دیگر مانند آزمایش شیمیائی، فیزیکی، بیولوژیک، آسیب‌شناسی،  
زهرشناسی، رادیوگرافی، روانپزشکی، بالینی و نظائر اینها تکمیل گردد.  
آزمایشگر - آزماینده، مجرب، ممتحن (امتحان‌کننده):

بدان خانه باستانی شدم به‌هنجار چون آزمایشگری

### منوچہری

آزموده - آزمایش شده، مجرب، سنجیده، کارآزموده، کاردیده، کارکشته،  
ممتحن (امتحان شده یا شونده)، مورد اطمینان، معتمد: ۱۴۷  
ز قلب سپاه اندر آمد چو کوه ابا ده هزار آزموده گروه

### فردوسی

خردمند باشد جهان‌دیده مرد که بسیارگرم آزموده‌است و سرد ۱۴۸

### سعدی

بیرمردم ناآزموده ایمن مباش و آزموده از دست مده که روزگار دراز باید تا باز  
کسی آزموده و معتمد بدست‌آید که اندر مثل آمده است که: «ددازموده به از مردم  
قابوسنامه نا آزموده

146) Expérience, examination, examen

147) Expérimenté

\*) Examen médical

(۱۴۸) در اینجا فعل است.

آزموده را آزمودن خطاست - پند و مثل: یعنی کار بیپوده است و بسا موجب  
آزردگی خاطر و عدم اطمینان و حس انتقامجویی یا کناره‌گیری گردد.  
آزموده را آزمودن پشیمانی آرد - نتیجه زیانبخش دارد.

آزمون - اسم مصدر از آزمودن بمعنی امتحان، نمونه، تجربه، سنجش، آزمایش:  
کنون آزمون را یکی کارزار بسازیم تا چون بود روزگار

#### فردوسی

آزادگی و طمع بهم نایب من کرده‌ام آزمون بصد مره  
ناصر خسرو

هر چیز به‌خرد نیازمند است و خرد به‌آزمون

#### منسوب به اردشیر بابکان

غوره‌ها را که بیارائید غول پخته پندارد کسی که هست گول  
آزمایش چون نماید جان او کند گردد ز آزمون دندان او

#### مولوی

طراز آستین را آزمون کرد نمودارید بیضا برون کرد

#### زلالی خوانساری

چون نمود آزمون کرده خویش خواست بیرون فتدز پرده خویش

#### میر خسرو

آزور - برون کافور بمعنی حریص، طماع، آزمند:

جرعه جام کس اگر بخورم نکنند درد منتهم مخمور  
مرد باش ای حمیت قانع خاک‌خور ای طبیعت آزور

#### انوری

آزور - برون دادگر بمعنی حریص، طماع، آزمند:

چو داننده مردم شود آزور همی دانش او نیاید بسر  
دل آزور مرد باشد بسرد بگرد طمع تا توانی مگرد

#### فردوسی

آژانس - کلمه فرانسوی است بمعنی نمایندگی، بنگاه، مؤسسه، نمایندگی  
بازرگانی یا بانکی یا بیمه و نظائر اینها.

آژانس پرس - این اصطلاح کوتاه شده آژانس اطلاعات مطبوعاتی ۱۶۹ است و  
عبارت از نمایندگی خبرگزاری است که سازمان بخش خصوصی برای دادن خبرها،  
اطلاعات، رپورتاژ یا گزارش، عکس‌ها و سایر عناصر مقالات و تفسیرها از منابع  
اصلی و دست اول است.

آژانس مسافرتی - آژانس مسافرتی ۱۵۰ مؤسسه انتفاعی بمنظور تأمین هدف

149) Agence d'information de presse

150) Agence de voyage

جهانگردی ۱۵۱ مسافرها و وسایل آن از حمل و نقل و مهمانخانه و گردش و توقف در  
بخش خصوصی است که تابع مقررات حقوق عمومی است.

آسایش - اسم مصدر از آسودن بمعنی راحت، استراحت، راحتی، آسودگی،  
عیش، تنعم که میتوان برای خود یا دیگران فراهم ساخت:

خنك آنكه آسایش مرد و زن گزینند بر آسایش خویشان

سعدی

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش به آسایش است

سعدی

بدانگه که می چیره شد بر خرد کجا خواب و آسایش اندر خورد

فردوسی

بهر آسایش زبان کوتاه کن در عوضمان همتی همراه کن

مولوی

تا رنج کهنتری بر خویشان نمنهی به آسایش مهتری نرسی.

قابوسنامه

کلیله و دمنه

بطر آسایش بدو راه یافت.

از نظر حقوق جزا سلب آسایش دیگران تخلف و درخور کیفر تکدیری است و  
موارد آن در آئین نامه های شهربانی و شهرداری و بهداشتی با مجازات هر یک تعیین  
گردیده.

آسیب - آسیب یا گزند ۱۵۲ اگر جسمی باشد عبارتست از زخم، ضرب، کوفتگی،  
جرح، خراش، شکستگی، نقص عضوی و نظائر اینها که در تن بزه دیده ۱۵۳ یا  
آسیب دیده ۱۵۴ یا زیان دیده بوجود می آید.

آسیب معادل صدمه عربی است که در قوانین ایران بکار رفته مانند ماده  
۱۷۳ قانون مجازات عمومی که میگوید: «هرگاه صدمه وارده موجب مرض یا سلب  
قدرت کار کردن از کسی که صدمه خورده در مدتی زاید بر بیست روز گردد...»

همچنین از آسیب های تنی و آسیب های روانی بالفاظ صدمات بدنی و روحی  
بحث شده است. و نیز آسیب شناسی در پزشکی قانونی ۱۵۵ مورد توجه میباشد. اینک  
آسیب در چند شعر و نثر فارسی:

به آسیب پا و به زانو و دست همی مردم افکند چون پیل مست

عنصری

سر بادبانها برآمد بر اوج بجنید کشتی ز آسیب موج

فردوسی

- 
- 151) Tourisme
  - 152) Torture, Tourment
  - 153) Victime
  - 154) Sinistré
  - 155) Medecine Légal

ز آسیب شیران پولاد چنگک دریده دل شیر و چرم پلنگ  
فردوسی

او را با شیری در چاه کردند هیچ آسیبی نرسیدش

مجموعه التواریخ

زینهار تا آسیبی باو نرنی

کلیله و دمنه

اگر روباه در حرص و شره مبالغت نمودی آسیب نخجیزان بدو نرسیدی.

کلیله و دمنه

کلمه آسیب در مقررات قانونی کم کم جای صدمه را میگیرد. مثلا در ماده ۹۴ قانون کار مصوب ۲۴/۴/۲۴ در مورد بهداشت کار چنین آمده:

«هرگاه در نتیجه بی‌مبالاتی و عدم اجرای مقررات بهداشت کارگر و حفاظت فنی که قبلا به کارفرما ابلاغ شده حادثه‌ای رخ دهد و آسیبی بکارگران برسد...»  
آسیب‌پذیری - آسیب‌پذیری ۱۵۶ حالتی است که افراد و مشاغل خاص با مقایسه با افراد و مشاغل دیگر بیشتر دچار آفت میشوند. مثلاً دختر زیبا از دختر نازیبا آسیب‌پذیری بیشتری دارد. یا شغل وکالت بیشتر از حرفه مهندسی آسیب‌پذیری دارد.

آشتی - آشتی ۱۵۷ در برابر دعوی، خصومت، جنگ، قهر ۱۵۸ حالت دوستی و صلح و مهر است و در موارد زیر بکار می‌رود.

الف - دوستی از نو کردن، رنجشی را از کسی فراموش کردن:

وگر آشتی جوید و راستی نه بینی بدلش اندرون کاستی

فردوسی

ب - ترک جنگ، سلم، مسالمة، موادعه، هدنه، مهادنه، سازش مقابل جنگ و پنداشتی ۱۵۹.

ز جنگ آشتی بیگمان بهتر است نکه کن که گاو بچرم اندر است ۱۶۰

فردوسی

ترا آشتی بهتر آید ز جنگ فراخی مکن بردل خویش تنگ

فردوسی

چنین گفت لشکر که فرمان تراست بدین آشتی رأی و پیمان تراست

فردوسی

156) Vulnerabilité

157) Conciliation, paix, accomodement, Arrangement, Transiger

۱۵۸) پنداشتی، آفتد: جنگ و خصومت.

۱۵۹) در لغت پهلوی: آشتینه. لغت نامه دهخدا

۱۶۰) گاو به چرم بودن یعنی زنده بودن که هنوز نکشته و پوستش را نکنده‌اند. یارائی و توانائی: سپهدار توران از آن بدتر است کون گاو پیسه بچرم اندر است فرهنگ معین



فرستاده را نفز پاسخ دهیم  
برین آشتی رأی فرخ نهیم  
فردوسی  
ج - صفای دوستی ذات‌البین که پس از تافتگی و دل‌آزردگی و سرگردانی  
و دژمی و پنداشتی و رنجیدگی میان دو دوست یا دو خویشاوند و مانند آن پدیدار  
آید:

مرا با شما کرده شد آشتی  
نباشد کنون خشم و پنداشتی  
یوسف وزلیخا  
بود در جهان جنگ و پنداشتی  
ولیکن از آن به بود آشتی  
فردوسی  
نگارانه همه پنداشتی کن  
زمانی دوستی و آشتی کن  
فخر گرگانی  
همه کارش آشوب و پنداشتی است  
ازو آشتی جنگ و جنگ آشتی است.  
اسدی

کسی کاشتی جوید و سور و بزم  
نه نیکو بود تیز رفتن به‌رزم  
فردوسی  
جرم برخود نه که از خود کاشتی  
با جزا و عدل حق کن آشتی  
مولوی  
یاد میداری که با من جنگ در سر داشتی  
رأی رأی تست خواهی جنگ و خواهی آشتی  
سعدی  
بیاکه نوبت صلح است و آشتی و عنایت  
بشرط آنکه نگوئیم از گذشته حکایت  
سعدی

آشتی مهین فرمان خداست.  
گره کز دست بگشاید چرا آزرده دندان را - کاری را که بطریق آسان یا  
بی‌جنگ و خصومت توان کرد گرفتن راه‌دشوار یا جدال و نزاع از خرد نیست.  
چو بعد از مرگ خواهی آشتی کرد  
همه عمر از غمت در امتحانیم  
کنون انگار مردم آشتی کن  
که در تسلیم ما چون مردگانیم  
مولوی  
کاش آن بخشم رفته ما آشتی‌کنان  
باز آمدی که دیده مشتاق بر در است  
سعدی  
چه‌خوش بود دو دلارام دست در گردن  
بهم نشستن و حلوائی آشتی خوردن  
سعدی  
چون بود آن صلح ز ناداشتی  
خشم خدا باد بر آن آشتی  
نظامی

د - صلح، مصالحه رك: صلح  
ه - سازش، سازواری:

سازش بهتر از دعوی است ۱۶۱.

يك سازش بد بهتر از يك دعوی خوبست ۱۶۲.

آشفته دماغ - مختل الحواس، دیوانه، مجنون، مخبط، پریشان دماغ، پریشان-  
حواس ۱۶۳:

آشفته دماغ سرو برگ سختم نیست دامن چه گشایم که گلی در چمنم نیست

**طالب آملی**

آشکوب - هر مرتبه از پوشش خانه باشد:

باد اندرو وزیده ز پهنای آشکوب ابر اندرو گذشته ز پهنای قیروان

**ازرقی**

آشوب - آشوب ۱۶۴ فتنه و فساد و تباهی، هرج و مرج:

ازین پس نه آشوب خیزد نه جنگ به آبشخور آید گوزن و پلنگ

**فردوسی**

ز کفر زلف تو هر حلقه ای و آشوبی ز سحر چشم تو هر گوشه ای و بیماری

**حافظ**

آشوبخواه - آشوبخواه ۱۶۵ کسی است که مخالف نظم و سامان و قواعد و اصول

اجتماعی است یا دست کم آئین کنونی را نمی پذیرد و برای بهم زدن آن فتنه و فساد و تباهی ایجاد میکند، هرج و مرج طلب، آنارشیست.

آشوبخواهی - آشوبخواهی یا آشوب گرائی ۱۶۶ اندیشه و عمل و اقدام کسی

است که نظم و سامان و قواعد و قوانین اجتماع را نمی پذیرد و میخواهد که فتنه و فساد و تباهی برپا شود.

اصف جاه - نعت وزیر:

باستصواب و استظهار جناب وزارت پناه اصف جاهی میرزا سلمان مهمات

ممالک محروسه را سرانجام میدادند.

**نقاوة الاثار دورة صفویه**

آغا - لقب زنان حرم در ترکی: آغابیکم، عنوانی که برای خواجه سرا میدادند:

آغا مبارک، آغاباشی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آغاچی - ترکی حاجب و پرده دار و واسطه رساندن نامه میان مردم و شاه و

وزیران بوده است:

استادم رقعتی نوشت سخت درشت و به وثاق آغاچی آمد و رقعه بدو داد و

ضمان کرد که وقتی سره جوید و بدو برساند و پس از باز آمد و بر آغاچی پیمان راشتاب

میکرد.

**تاریخ بیهمتی**

161) Mieu vaut transiger que plaider

162) Un mauvais arrangement vaut mieu qu'un bon procès

(۱۶۳) لغت نامه.

164) anarchi

165) Anarchiste

166) Anarchisme

آغال - اسم از آغالیدن بمعنی تحريك به فتنه و گناه:

ترك آغال و فتنه سازی کن      جامه خلق خود نمازی کن ۱۶۷

آغالش - اسم مصدر از آغالیدن، عمل بدآموزی و تحريك و انگيختن و تحريص و تحريص و اغراء و تهییج به جنگ و فتنه و فساد و خصومت، تیز کردن کسی را بر دیگری، شورانیدن بر یکدیگر.

#### لغت نامه

برآغالش هر دو آغاز کرد      بدی گفت و نیکی همه راز کرد ۱۶۸

#### ابوشکور بلخی

من ز آغالشت نترسم هیچ      گر بمن شیر را بر آغالی

#### فراالوی

دیگر تحريك به جرم و قتل:

به آغالش هرکسی بد مکن      نشانه مشو پیش تیر سخن

#### اسدی

در این باب سفاح را همیگفت و آغالش همی کرد که تا بومسلم را نخوانی و نکشی کار تو استقامت نگیرد.

#### مجمل التواریخ و القصص

خويشتن پاك دار و بی پرخاش      رو به آغالش اندرون مخراش

#### دقیقی

آغالشگر - محرك جرم، محرك کننده و فساد، برانگیزاننده.

آغالیدن - چنان باشد که کسی را برکسی طیره کنند تا تند شود آن فعل را آغالش خوانند و سگ را که بر مردم جهانند بر آغالیدن گویند، کسی را بر جنگ یا کار دیگر تیز کردن ۱۶۹، برانگيختن ۱۷۰، شوراندن، تحريك به کار بد کردن، تحريك به ارتکاب جرم یا گناه، تند و تیز گردانیدن ۱۷۱: نامت درستی

مطربان را بهم برآگالد      از میانه سبک برون کالد ۱۷۲

#### مسعود سعد

تو لشکر بر آغال بر لشکرش      به انبوه تا خیره گردد سرش

#### فردوسی

چون شتر به حدیث دمنه بشنود و عمود و موایق شیر پیش خاطر آورد... گفت واجب نکند که شیر بر من غدر اندیشد، که از من خیانتی ظاهر نشده است، لکن بدروغ او را بر من آغالیده باشند.

۱۶۷) نمازی کردن، پاك کردن:

دانشمند گفت جامه ها نمازی کنیم. سلجوقنامه ظهیری ۱۶۸) راز کرد، پوشاند، پوشیده داشت، مخفی نگاهداشت.

۱۶۹) صحاح اللغة.

۱۷۰) جهانگیری، رشیدی.

۱۷۱) برهان قاطع.

۱۷۲) کالیدن: دور شدن، گریختن - برهان.

و هر ددی که معلم شود هر صید که بگیرد حلال بود... اما شرط حلالی آنست که اول بخوانند و رها کنند و آنکس که بر صید آغالد و رها کند از کسانی بود که کشتارش حلال بود خوردن.

راحة السرور و آية السرور ۱۷۲

آغروق - ترکی و بمعنی بنه و بنه پا در ایام جنگ است.

سبک‌شناسی

آفتاب به گل اندودن - حقیقتی را با مجازی پوشیدن، زیبایی را با تقبیح پوشیده داشتن.

فرهنگ معین

پنجهان ساختن امری که در غایت ظهور بود.

آندراج

خرد زان تیره گشت الحق بمن گفتا که با من هم به گز مهتاب پیمائی بگل خورشید اندائی انوری

آفت - گزند، زیان، آسیب، آگفت.

آک - عیب.

اکدار - معیوب، معییب، در کالا و هر جنس یا محصول بکار رود.

آفرین و نفرین - دعای نیک و دعای بد:

اکنون که ترا تکلفی گویم پیداست من آفرینم از نفرین

لغت فرس

آفگانه - جنین سقط شده، آپگانه، افگانه، فگانه نیز ضبط شده. افگانه کردن

یعنی بچه افکندن:

شکم حادثات آبستن از نهیب تو آفگانه کند

مسعود سعد

آفند - آفند ۱۷۴ چند معنی دارد:

الف - جنگ، دشمنی، خصومت، پیکار، عداوت:

جز آفند کاری ندارد دگر

فردوسی

آورد پیامی که مبادا که خوری می مستک شوی و عربده آغازی و آفند

سوزنی

ب - تعرض ۱۷۵ که حالت تعدی قولی و فعلی است که ممکن است جنبه کیفی داشته باشد یا نه، حالتی که ایجاد مسئولیت کند. تعرض ۱۷۶ قول یا فعلی است که

(۱۷۳) در تاریخ آل سلجوق تألیف محمد بن سلیمان راوندی در سنه ۵۹۹ هـ.

174) Bataille, Lutte, Combat

175) Agression, offense, oppression

174) Bataille, Lutte, Combat

جنبه تعدی داشته باشد.

ج - آفت، آسیب.

آفندیدن - جنگ کردن و دشمنی ورزیدن:

در دل او آن نصیحت کار کرد ترک آفندیدن و پیکار کرد

### لیبی

آفیش - آفیش ۱۷۷ آگهی دیواری که برای اطلاع جمع معینی به دیوار یا تابلو

نصب میشود.

آقا - (ترکی، مغولی) بزرگ، سرور، مخدوم، امیر، رئیس، بزرگ طایفه، پسر بزرگ پادشاه در القاب مغولی، عنوانی که برای احترام در آغاز نامها یا پس از آنها بکار برند.

آچه - آچه که در ترکی آچه یا آچه تلفظ شود در فارسی بدو معنی بکار

رود:

الف - سیم و نقره مسکوک یا هر نوع مسکوک:

و هزار آچه بداد.

### رواندی (راحة الصدور)

چنان آچهها که بیکبار مس می نمود و از نقره زیادت اثری در آن پیدانه،

### راحة الصدور

میزدند و روان میداشتند.

وز بی آن تا زند سکه بنام بقاش میزند از آفتاب آچه موزون فلک

### خاقانی

ب - واحد آب دوازده ساعت در گردش يك هفته: يك آچه آب.

آکادمی حقوق - آکادمی ۱۷۸ از کلمه آکاموس ۱۷۹ پهلوان اساطیری یونان

گرفته شده و به سرزمینی در شمالغربی آتن که منسوب بوی بود اطلاق گردیده و چون افلاطون فیلسوف یونانی نخستین بار مدرسه و دارالعلم خود را در آنجا تأسیس کرد باعتبار مکان نام آکادمی گرفت. از آن پس نیز برای مؤسسات علمی و تحقیقی و مطالعاتی نام آکادمی نهاده شد. در ایران کلمه فرهنگستان برابر آکادمی گزیده شده.

آکادمی حقوق انجمنی از دانشمندان و پژوهشگران و استادان علم حقوق است

که به تحقیقات و مطالعات حقوقی میپردازند.

در فرانسه آکادمی حقوق جزء آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی است که دارای

چهل نفر عضو بوده به پژوهش و بررسی در رشته های فلسفه، علوم اقتصادی،

حقوق، تاریخ اشتغال دارد ۱۸۰.

177) Affiche

178) بفرانسه: Academie بیونانی: Akademia

179) Akademos

180) نگاه کنید به مقاله آکادمی حقوق در شماره ۱۲۸-۱۲۹ مجله کانون وکلا سال بیست و ششم پاییز - زمستان ۱۳۵۳ صفحه ۱۰۰.

آکادمی حقوق بین‌الملل - آکادمی حقوق بین‌الملل ۱۸۱ در ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۳ در شهر لاهه پایتخت هلند تأسیس یافته و دوازده نفر حقوقدان برجسته از ملت‌های مختلف شورای اداری آنرا تشکیل می‌دهد.

آگاه - مطلع، باخبر، مستحضر، واقف، عارف، هشیار، بیدار\*:

سیاه بودن شامم پس از دمیدن صبح  
ز بسکه زیر لبی بوده خنده صبحم  
نبوده از اثر جلوه‌های بخت سیاه  
نکرد شاهد خورشید را ز خواب آگاه

طالب آملی

من آب شدم سراب دیدم خود را  
آگاه شدم حیات من غفلت بود  
دریا گشتم حباب دیدم خود را  
بیدار شدم بخواب دیدم خود را

لاادری

میگذرد اوضاع دنیا مردم آگاه را  
پای خواب آلود از خواب پریشان فارغ است

صائب

آگاهم از شکوفه نسیم سحر نکرد  
غیر از جنون کسی ز بهارم خبر نکرد

شاپور تهرانی

مطلب از ته کردن زانوست تحصیل شکست

ورنه معلومات عالم در دل آگاه ماست

صائب

آگاهی - آگاهی ۱۸۲ در معانی زیر بکار رود:

الف - شناخت، خبر، اطلاع، علم، معرفت، وقوف و باکردن و دادن و یافتن  
ترکیب شود:

پس آگاهی آمد ز هاماوران  
بدشت سواران نیزه‌وران

فردوسی

عبادت به تقلید گمراهی است  
خنک رهروی راکه آگاهی است

سعدی

چو آگاهی آمد به سام دلیر  
که آمد ز ره بچه نره شیر

فردوسی

چنان کز تو به نزدیک من است ای خسرو آگاهی

ز تو تا خسروان چندان بود کز ماه تا ماهی

فرخی

پادشاهان را این آگاهی نباشد اما منهبیان و جاسوسان برای این کارها باشند.

تاریخ بیہقی

ب - اداره‌ای در شہربانی برای تعقیب بزه‌کاران. فرهنگستان

181) Academie de Droit international

\*) Conscient, informé, avisé

182) Information, Renseignement

ج - اداره تأمینات شهربانی.

آگاهی‌نامه - آگاهی‌نامه ۱۸۳ خبرنامه‌ای است که سازمانهای رسمی از اطلاعات، تصمیمات، مصوبات برای آگاهی همگان چاپ و نشر کنند.

آگهی - مخفف آگاهی و در معانی زیر بکار رود:

الف - خبر، اطلاع، علم، معرفت، وقوف:

ز زابل بشاه آمد این آگهی      که سام آمد از کوه با فرهی

فردوسی

تو دانی که دیدن به از آگهی است      میان شنیدن همیشه تهی است

فردوسی

ز جیحون گذر کرد مانند باد      وزان آگهی شد بر کیتیباد

فردوسی

که من این آگهی دیگر شنیدم      چنان دانم که من بهتر شنیدم

فخر گرگانی

برید باد صبا دوشم آگهی آورد

حافظ

ملك را هم بشب آگهی دادند

سعدی

ب - اعلان ۱۸۴ که در ر وزنامه‌ها یا مجله‌ها یا سایر رسانه‌های گروهی (وسایل

ارتباط جمعی) برای آگاهی عموم منتشر میشود.

ج - اعلان دیواری، آفیش.

د - اعلامیه‌ای که بانك به مشتری فرستد\*.

آگهی عرضه سهام - آگهی عرضه یا فروش سهام عبارت از اعلان فروش

سهام شرکت سهامی عام در شرف تأسیس در روزنامه است که بموجب ماده ۹ قانون

شرکتهای سهامی مصوب اسفندماه ۱۳۴۷ باید شامل نام، موضوع، مرکز اصلی،

مدت و سرمایه شرکت، اسامی شرکاء، مقدار سرمایه نقدی و تعهدی، امتیازات

مؤسسه‌ها، تعداد سهام فروشی، شماره حساب بانکی و طرح اسامنامه و روزنامه

ویژه آگهی‌های شرکت باشد. نك: اعلامیه پذیره‌نویسی.

آل - عربی: خاندان، دودمان، دوده، تبار، خانواده، تخمه، ویس.

آلات جرم - آلات جرم ۱۸۵ وسایل و ابزارهای مادی ارتکاب جرم است مثل

سلاح آتشین در آدمکشی، کاغذ و مرکب در جعل.

در ماده ۹۱ قانون آئین دادرسی کیفری چنین آمده: «تفحص در منازل در

مواردی بعمل می‌آید که برحسب دلایل کافی بتوان تصور نمود که مرتکب یا اسباب

183) Bulletin

184) avis, annonce

\*) Notice, Note

185) Pièces (ou) Instruments (ou) appareils

و آلات جرم و یا دلائل آنرا در محلی میتوان کشف نمود.»

آلات جرم در ماده ۵ قانون مجازات عمومی چنین شناسانده شده: «در تمام امور جزائی محکمه باید در ضمن حکم راجع به جرم یا پس از آن نسبت به اشیائی که... در حین ارتکاب استعمال شده و یا برای استعمال معین شده بود حکم مخصوص صادر نماید.»

آلات شکنجه - آلات شکنجه ۱۸۶ ابزارها و وسائلی بود که در موقع استنطاق برای بحرف آوردن متهم و اخذ اقرار بکار میبردند. در شعر امیرمعزی بچند نوع اشاره شده:

هیبت او دست مکاران و محتالان بیست کس نیاردگشت اکنون گردمکر و احتیال  
ورکسی خواهد که گرددگو بیا بنگر نخست قصه تیر دوشاخ و قصه چاه و جوال  
الاجیق - که آچوق نیز گویند کلمه ترکی و آن خانه ایست که از چوب سازند،  
کلبه چوبی، نوعی خیمه، سایبان.

آلت جرم - آلت بمعنی ابزار، افزار، ساز و برگ، مایه، وسیله، سبب، واسطه  
عمل است و آلت جرم ۱۸۷ ابزاری است که بزه کار برای انجام بزه بکار برد مانند  
کلید و ریسمان و غیره در دزدی، چاقو در جرح، قلم و کاغذ در ساختن سند و  
نظائر اینها.

آلت قتل - آلت قتل ۱۸۸ ابزار کشتن است مانند تفنگ و طپانچه و کارد و  
غیره. آلت قتاله نیز گویند:

باشد هنر گر آلت قتاله ساختن شاد آنکه اهتمام به کسب هنر کرد

### صغیر اصفهانی

آل تمغا - آل تمغا خاتم یا مهری بود چهارگوش که با مرکب سرخ بر فرمانها  
و یرلیغها (احکام) و مراسلات رسمی در زمان مغولان میزدند.  
(آل سرخ، تمغا فرمان. معادل: فرمان سرخ نشان) ۱۸۹.

186) Instruments de torture

187) Instrument (ou) appareil de crime

188) Instrument de meurtre

۱۸۹) کلمه آل به نوشته فرهنگ معین معادل آلا و از ریشه پهلوی Arūs گرفته شده و  
معنی آن سرخ کم رنگ است. در زبان دری صفت بمعنی سرخ، قرمز، احمر: لاله آل، از خون  
دیده دامن افلاک آل کرد (شمس طبری). همچنین در فارسی بمعنی سرخ نمرنگ است مانند  
خون آل. مؤلف فرهنگ مزبور در حاشیه برهان قاطع کلمه ârusa سانسکریتی را سرخ  
رنگ و در زبان مازندرانی کنونی آن را سرخ کم رنگ نوشته و مثالی از منوچهری آورده:  
نشستم بر آن ناقه آل پیکر فکندم بر او نطع و دلو مصلی  
و کلمه آلا را هم سرخ و سرخ کم رنگ معنی کرده است.

در فرهنگهای ترکی نیز آل بمعنی سرخ آمده است: در دیوان لغات الترتک تألیف محمود  
کاشغری ذیل کلمه آل نوشته که رنگ ترنجبی را آل گویند. در لغت ترکی (ترکجه  
سوزک) چاپ ۱۹۶۹ ترکیه نیز در برابر آل نوشته: رنگ آتش سرخ، رنگ گل انار.  
در زبان کنونی آذربایجان نیز آل بمعنی سرخ است: آل قان یعنی خون سرخ.  
بهر صورت بنظر میرسد که کلمه آل در هر دو زبان مشترک است:



آنچنان حکم آل تمغا برنتابد بیش ازین  
سلمان ساوجی  
آل تمغائی است از سلطان دریا بار گل  
کاتبی ترشیزی  
آل تمغای شهادت هر که دارد بر جبین  
صائب تبریزی  
شهادت آل تمغای السهی است  
صائب

خون بدخواهان او آل است بر حکم اجل  
بهر عزل عامل منصوب و نصب نامیه  
روز محشر سرخ رو چون لاله برخیزد ز خاک  
نه هر تن لایق تشریف شاهی است

آل تمغا به اختصار آل در شعر آمده:  
نیشتنند فرمان نهادند آل

که آنست نقش خجسته بفال

### زجاجی

زبیم خاتم القاب تو نهادستند بحکم یرلیغ از آل ایلخان یا قوت

### نزاری قهستانی

آل طمغی - و عند باب الخرقه النائب والوزیر والحاجب و صاحب العلامة و هم یسمون آل طمغی و آل معناه الاحمر و طمغی معناه العلامة.

### از رحله ابن بطوطه بنقل لغت نامه

آلتون تمغا - آلتون ترکی بمعنی زر است و آلتون تمغا مهر مربعی بوده که بر فرمانها و نامه ها میزدند که مرکب آن آب طلا بوده، مهر زرین، نشان زرین، منشور زر نشان:

تو همی سوز این ضعیفان را که هین جامه بکش

تو همی زن این یتیمان را که هان آلتون بیار

### کمال اسماعیل اصفهانی

آلودگی آبها - آلودگی آبها ۱۹۰ در نتیجه کثافات و فضولات بوجود میآید و مبارزه با آن با اجرای مقررات خاص حقوقی و فنی بوسیله شهرداری و سایر سازمانهای ویژه انجام میگردد.

دو رخ چو نار شکفته چو برگ لاله آل  
فرخی  
چون دانه اشک عاشقان در مه و سال  
ابوسعید ابوالخیر  
از خون دیده دامن افلاک آل کرد  
شمس طبری  
از می مکن دو آتشی این رنگ آل را  
صائب تبریزی  
افشان نقره بر ورق آل کرده ای  
یا خون عاشقی است که پامال کرده ای  
لاادری

→ دو لب چو نار کفیده چو برگ سوسن زرد

میرست ز دشت خاوران لاله آل

صد شام در فراق سطرلاب آفتاب

رحمی به شیشه خانه دلهای خلق کن

گلگون عرق به چهره پر خال کرده ای  
رنگ خناست بر گف پای مبارکت

190) Pollution des eaux

آلودگی هوا - آلودگی هوا ۱۹۱۱ در نتیجه تراکم جمعیت و دود کارخانه‌ها و وسایط نقلیه و گرد و خاک و عوامل پلیدی و آلاینش بوجود می‌آید. از نظر حقوقی مقررات ویژه‌ای برای جلوگیری از آلودگی هوا وضع و اجراء میشود.

آمادگی به خدمت - آمادگی به خدمت در واقع کنار گذاشتن موقتی ۱۹۲ کارمند و آماده نگهداشتن وی برای خدمتی است که در آینده باید بوی ارجاع شود. مطابق ماده ۱۲۴ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۴۵ دوره آمادگی به خدمت بیشتر از شش ماه نمیتواند باشد.

آماتور\* - دوستار، کسی که در یکی از رشته‌های ذوقی بسبب رغبتی که بدان دارد کار کند و از آن قصد انتفاع نداشته باشد. فرهنگ معین. برخی آنرا هوسکار گویند. برابر پیشه‌کار یا هنرکار که کار ذوقی را برای سود بردن پیشه‌میکند. آمار - از پهلوی بمعنی شمار، آماره، آوار، آواره، اواره، اوارجه بمعنی حساب.

آنگهی گنجور مشك آمار کرد تا مر اورا زان نهان بیدار کرد

فرهنگستان آمار ۱۹۳ را بجای احصائیه برگزیده.

آماردن - شمردن، بحساب آوردن، اهمیت دادن، محل نهادن، بروی خود آوردن: ساعتکی روی پیش دار و بهش باش کار بمن مان و برمگرد و میامار

سوزنی

تو از سر نغزی و لطیفی و ظریفی میدان همه افعال من و هیچ میامار

سوزنی

آمارشناس - کسیکه به قواعد علم آمار آگاهی دارد، متخصص احصائیه ۱۹۴

فرهنگستان

آمار قضائی - آمار قضائی\*\* عبارت از شمارش و تعیین تعداد احکام مدنی و کیفری در مدت‌های معین و مقایسه آن با سالهای گذشته برای استنتاجات علمی و فنی و تشخیص مسائل و پدیده‌های اجتماعی. مثلا آمار احکام طلاق زیاد یا کم شده دلائل و علت‌های آن چه بوده. در فلان شهر احکام سرقت زیاد است و در شهرستان دیگر احکام قتل، علیل و عوامل هر يك چیست.

آمارگر - مأمور انجام کارهای آماری، کسی که آمار امور و وقایع و افراد و اشیاء را جمع‌آوری و طبقه‌بندی و اظهار نظر میکند.

آمختانه - یا آموختانه: حق‌التعلیم، وجهی که شاگرد برای یادگرفتن با استاد میپردازد.

191) Pollution atmosferique

192) Mise Hars Cadre

\*) Amateur

193) Statistique

194) Staticien

\*\*\*) Statistique juridique

امر - امر ۱۹۵ کسی است که دستور صادر میکند تا دیگری آنرا اجرا نماید. در ماده ۳۵۷ قانون تجارت چنین آمده: «حق العمل کار کسی است که با اسم خود ولی بحساب دیگری (امر) معاملاتی کرده در مقابل حق العملی دریافت میدارد.»  
از نظر لغوی امر از ریشه امر بمعنی فرمایند، امر دهنده ۱۹۶ است ۱۹۷ و در اصطلاح حقوق جزا «دستور دهنده» برای وقوع جرم است. در ماده ۲۷ قانون مجازات عمومی با تعریف و تعیین شرکاء و معاونین جرم امر را «باعث و محرك» قلمداد میکنند و آنرا در برابر مباشر یا مرتکب ۱۹۸ که بزه کار اصلی است «معاون جرم» ۱۹۹ میشناسد.

آمره - آمره مصدر از امر چون خاتمه که مصدر از ختم است. این اصطلاح در قوانین آمره که آنها را قانون امری ۲۰۰ نیز گویند بکار رفته ۲۰۱.  
آمزش - در معنی بخشیدن و بخشایش بکار رود، این واژه معادل عفو است چنانکه پوزش درخواست آنست:

اگر پوزش نکو باشد زکبتر نکوتر باشد آمزش زمبتر

### فخرگرگانی

آموزانه - حق التدریس، وجهی که استاد برای تعلیم میگیرد.  
آمیغ - حقیقت، آمیغی: حقیقی.  
آموزیان - مصحف آتوریان و آتوریان و نام یکی از چهار طبقه مردم است که جمشید نهاد بمعنی روحانیان یا رؤسای دین:  
گروهی که آموزیان خوانیش برسم پرستندگان دانش

### فردوسی

توضیح: در بعضی از نسخه‌ها کاتوزیان آمده که صحیحتر است.  
آموختکار - معتاد، عادی، عادت کرده:  
گفت زینهار که به آموختگارم مگیرید.

### اسرار التوحید

آنا - دردم، در زمان.  
آناهیتا - پاك، مقدس، بیگناه، بری، بری‌الذمه، ناهید کوتاه شده آنست.  
آوار - آوار که آواره، آوارچه نیز گفته میشود و با آمار از يك ریشه است بمعنی دفتر حساب و دیوان حساب که حسابهای پراکنده دیوانی در آن نویسند:

195) Commettant

196) Patron

۱۹۷) کلمه امر دو جمع دارد: امور بمعنی کارها و واقعه‌ها و پدیده‌ها. اوامر بمعنی احکام و فرمانها.

198) Auteur

199) Complice

۲۰۰) قانون امری یا آمره قانونی است که با رضایت و توافق طرفین نمیتوان آنرا از اثر انداخت.

201) Loi imperatif

بس دیرنمانده است که ملك ملكان را ارند بدیوان تو آواره و دفتر

### معزی

آوارگری - آوارگری \* تخریب است که بزه دارای جنبه عمومی و آن ناقص کردن، ویران کردن و از میان برداشتن اشیاء است.

آوار - خراب و ویران در برابر آباد:

خشم گیری جنگ جوئی چون بمانی از جواب خشم یکسونه سخن گستر که شهر آوار نیست ناصر خسرو

آوارگر - مخرب، خراب کننده، ویران کننده.

آواره گیر - محاسب، حسابدار.

آواری - آواری ۲۰۲ خسارت دریائی است که در نتیجه آبدیدگی بوجود میآید که اگر تحویل کالا در مبداء باشد مربوط به خریدار و اگر در مقصد باشد مربوط به فروشنده است. در ماده ۳۶۱ قانون تجارت آواری بمعنی «خسارت بحری» آمده است. آوازه - آوازه\*\* شهرت باشد که در بازرگانی مایه و منبع سرقفلی است.

آور - دومعنی دارد:

الف - قطع، یقین، راستی، درستی:

گروه دیگر گفتند نه که این بت را برآسمان برین بوده جایگاه آور

### فرخی

اگر دیده به گردون برنگارد زسهمش پاره پاره گردد آور

### ابوشعیب

ب - ایمان، اعتقاد:

گر سلیم حیه عشقی بخور تریاق فقر تا مسلم گردد آور چو سلمان داشتن

### روزبهان

آورانه - اعتبار بانکی. نك: آورمایه.

آورده - سرمایهای که به شرکت آورده میشود، بحاصلکرده، ابداع کرده.

آورده غیر نقدی - آورده غیر نقدی ۲۰۲ بخشی از سرمایه شرکت است که بشکل جنس مانند زمین، ساختمان، ماشین، کالا، امتیاز، انحصار، اختراع، سرقفلی و نظائر اینها از طرف بعضی از شرکاء در بدو تأسیس شرکت آورده میشود و مثل آورده نقدی یا پول و تنخواه تبدیل به سهم ۲۰۴ یا سهم الشرکه ۲۰۵ میگردد.

آورمایه - آورمایه\* یا اعتبار مالی برای بازرگان در بانك یا مؤسسه اعتباری

\*) Destruction

202) Avarie

\*\*\*) Reputation, Célébrité

203) Captial en nature

204) Action

205) Apport

\*) Crédit

و مالی است بنحویکه وی حق استفاده از آنرا با امضاء برات یا سفته یا چک یا هر نوع انتقالی داراست، آورانه.

آورنده - آورنده بمعنی حامل و گیرنده پول چک و سفته است. کسی که آورنده سند در وجه حامل و یا دستور پرداخت وجه معین عهده دیگری است میتواند شخصاً دریافت دارد یا بدیگری حواله دهد ۲۰۶.

آوری - بدو معنی است:

الف - بیقین، یقیناً، بالطبع، براستی، بتحقیق، بیگمان، حتماً:  
یکی گفت ما را به خوالیگری بیاید بر شاه رفت آوری

فردوسی

کز نهان من تو خود آگه تری مردمان هموار دانند آوری

رودکی

ب - ایمان، اعتقاد، معتقد:

هرچه کردی نیک و بد فردا به پیشت آورند بیشک ای مسکین اگر در دل نداری آوری

فرهنگت جهانگیری

کسی کو به محشر بود آوری ندارد بکس کینه و داوری

ابوشکور بلخی

آورہ - آورہ یا آورمایہ بمعنی اعتبار.

آورہ پذیرفته - آورہ پذیرفته \* اعتبار قبول شده برای بازرگان در مؤسسه مالی و اعتباری.

آوند - در معانی زیر بکار رفته:

الف - جام، کوزه، ظرف:

چون آب بگونه هر آوند شوی.

ابوحنیفة اسکافی

بنیت آدمی چون آوندی ضعیف است.

ب - بمعنی آونگ یعنی شاخه یا رشته ای که انگور بآن آویزند:

از دار عنا گشت حسود تو نگونسار چون خوشه انگور بر آوند شکسته

سوزنی

صلیب بشکنی و دارها زنی چو صلیب تن فرنگان از دارها کنی آونگ

معزی

باین معنی در عربی معلاق یعنی آویخته:

بخواه بچه معلاق رز بشادی آنک زسنبل است همیشه به گلستان معلاق

معزی

(بچه معلاق رز یعنی آونگ انگور شراب باشد).

206) Porteur, bearer

\*) Acceptance Credit: بانگلیسی

ج - بمعنی وعاء ۲۰۷ از ریشه وعی بمعنی گرد آوردن و نگاه داشتن و معنی وعاء ظرف باشد که گرد آورنده و نگهدارنده است. جمع آن اوعیه و اوعاء.

د - بمعنی دلیل، حجت، برهان، بینه:

چنین گفت با پهلوان زال زر گر آوند خواهی به تیغم نگر

فردوسی

آهنگ - قصد، اراده انجام کار، عزم، عزیمت، عمد، اراده:

به دلت اندرون آتش جنگ نیست وگرکت بکین جستن آهنگ نیست

فردوسی

چون سر سال بود با هزار مرد آهنگ راه کرد. **مجملة التواریخ و القصص**

مرا نیز با جنگ آهنگ نیست ولیکن چو رأی تو با جنگ نیست

فردوسی

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه برتخت مردن چه بر روی خاک

سعدی

آهنوخشی - که آهنوخشی نیز خوانده شده پیشه وران، اهل صنعت یکی از طبقات چهارگانه بود که جمشید نهاد:

چهارم که خوانند آهنوخشی همان دست ورزان با سرکشی

کجا کارشان همچنان پیشه بود روانشان همیشه پر اندیشه بود

فردوسی

آهو - مرکب از آ بمعنی نه و نفی و هو بمعنی خوب، آهو عیب، نقص، خطا، رذیله، ذمیمه بود، آخونیز بهمین معنی است:

هنرها ز بخت بد آهو بود ز بخت آوران زشت نیکو بود

ابوشکور

شنید این سخن شاه نیرو گرفت هنرها بشست از دل آهو گرفت

فردوسی

دیدم آن جانور که زاید مشگک نامش آهو و او همه هنر است

خاقانی

گر اندازه ز چشم خویش گیرد بر آهوئی صد آهو پیش گیرد

نظامی

و طمنه زنند و زبان دراز کنند ببد گفتن و عیب و آخو کنند کیش شما

تفسیر طبری

و اگر بشکنند سوگندان خویش از پس عهد و پیمان ایشان و عیب و آخو کنند در دین شما.

تفسیر طبری

آهوند - معیوب، معیب، ناقص و به تخفیف آهمنند:

ز پیری مغزت آهومند گشته است ز گیتی روزگارت در گذشته است.

### فخر گرگانی

آیات - نشانه‌ها، علامت‌ها، هریک از فقرات و جمل قرآن که سوره از آنها مرکب است.

نک: قرآن، سوره، حزب، جزء.

آیات الاحکام - شعبه‌ای از حقوق اسلام بطور عموم و رشته‌ای از تفسیر قرآن بطور خاص است که موضوع آن علم و معرفت و شناسائی آیه‌های قرآن از جهت احکام اسلام درباره عبادات، عقود و ایقاعات، حدود، سیاسات است.

قرآن کریم غیر از «احکام» شامل اخبار امم‌سالفه و قصص و روایات پیغمبران گذشته و آفرینش زمین و آسمان و پند و حکمت و اخلاق و بیک جمله امور مربوط به دین و دنیا است.

از احکام قرآن بخشی مربوط به امور مذهبی و عبادات، بخشی مربوط به عقود و ایقاعات، بخشی مربوط به سیاسات و قصاص یا امور کیفری است و بخشی هم اخلاقیات و احکام فلسفی و حکمتی است.

آنچه از آیات احکام مربوط به عبادات است خاص روحانیان و علمای دین و ائمه مساجد است و اخلاق و حکمت و فلسفه خاص اندیشمندان و جامعه‌شناسان و مصلحین اجتماعی است و دو بخش عقود و ایقاعات و حدود و سیاسات موضوع بحث در رشته آیات الاحکام است.

اما موضوع حدود و دیات و قصاص و یا سیاسات از نظر بحث علمی مفید است و الا با بودن قانون عرفی جزائی فاقد کارائی و جنبه عملی است. معذک همه مؤلفین آیات الاحکام این بخش را مورد بحث قرار داده‌اند.

بالاخره موضوع عقود و ایقاعات قسمت اصلی آیات الاحکام را تشکیل میدهد که آیه‌های مربوط به احکام عقود از قبیل بیع و اجاره و غیره و احکام ایقاعات مانند طلاق و اقرار و جماله را مورد بحث و تفسیر قرار میدهد.

اهمیت آیات الاحکام ازین حیث است که مواد بحث آن مستخرج از قرآن است که تنها منبع اصلی و اساسی حقوق اسلامی است که قطعی‌الصدور است و حال آنکه منبع دیگر یعنی سنت ظنی‌الصدور است.

مؤلفین آیات الاحکام کتابهای خود را به ترتیب ابواب فقه یعنی عبادات، عقود، ایقاعات، سیاست تبویب و تنظیم کرده‌اند.

مجموع آیاتی را که در کتابهای آیات الاحکام از قرآن نقل شده نزدیک به پانصد دانسته‌اند.

معروفترین کتب آیات الاحکام عبارتند از:

آیات الاحکام ابوبکر رازی جصاص، آیات الاحکام جزائری، آیات الاحکام فاضل اردبیلی و کنز‌العرفان فی فقه القرآن تألیف فاضل مقداد که همه بعرسی است و آیات الاحکام موسوم به تفسیر شاهی که نسخه خطی آن در کتابخانه رضوی و کتابخانه

دانشکده حقوق دانشگاه تهران به فارسی است که در قرن نهم یا دهم تألیف شده.  
همچنین دو جلد کتاب ادوار فقه تألیف استاد محمود شهابی است که جلد اول  
در ۱۳۲۹ و جلد دوم در ۱۳۳۶ جزء انتشارات دانشگاه تهران بچاپ رسیده علاوه  
براحتواء تمام آیات احکام شامل تاریخ سودمند دوره های فقه اسلامی است.

آیات قرآن - مجموع آیه های قرآن است که بالغ بر شش هزار و چهل آیه است  
بترتیب نامهای سوره ها و تعداد آیه ها بشرح زیر: فاتحه ۷ - بقره ۲۸۶ -  
آل عمران ۲۰۰ - نساء ۱۷۶ - مائده ۱۲۰ - انعام ۱۶۵ - اعراف ۲۰۶ - انفال  
۷۵ - توبه ۱۲۹ - یونس ۱۰۹ - هود ۱۲۳ - یوسف ۱۱۱ - رعد ۴۳ - ابراهیم ۵۲ -  
حجر ۹۹ - نحل ۱۲۸ - اسراء ۱۱۱ - کهف ۱۱۰ - مریم ۹۸ - طه ۱۳۵ - انبیاء  
۱۱۲ - حج ۷۸ - مؤمنون ۱۱۸ - نور ۶۴ - فرقان ۷۷ - شعراء ۲۲۸ - نمل ۹۵ - قصص  
۸۸ - عنکبوت ۶۹ - روم ۶۰ - لقمان ۳۴ - سجده ۳۰ - احزاب ۷۳ - سبا ۵۴ -  
فاطر ۴۵ - یس ۸۳ - صافات ۱۸۲ - ص ۸۸ - زمر ۷۵ - مؤمن ۸۵ - فصلت ۵۴ -  
شوری ۵۳ - زخرف ۸۹ - دخان ۵۹ - جاثیه ۳۷ - احقاف ۳۵ - محمد ۳۸ - فتح -  
۳۹ - حجرات ۱۸ - ق ۴۵ - ذاریات ۶۰ - طور ۴۹ - نجم ۶۲ - قمر ۵۵ - رحمن  
۷۸ - واقعه ۹۶ - حدید ۲۹ - مجادله ۲۲ - حشر ۲۴ - ممتحنه ۱۳ - صف ۱۴ -  
جمعه ۱۱ - منافقون ۱۱ - تغابن ۱۸ - طلاق ۱۲ - تحریم ۱۲ - ملک ۳۰ - قلم  
۵۲ - حاقه ۵۲ - معارج ۴۴ - نوح ۲۸ - جن ۲۸ - مزمل ۲۰ - مدثر ۵۶ - قیمة  
۴۰ - دهر ۳۱ - مرسلات ۵۰ - نباء ۴۰ - نازعات ۴۶ - عبس ۴۲ - تکویر ۲۹ -  
انفطار ۱۹ - مطففین ۳۶ - انشقاق ۲۵ - بروج ۲۲ - طارق ۱۷ - اعلیٰ ۱۹ - غاشیه  
۲۶ - فجر ۳۰ - بلد ۲۰ - شمس ۱۵ - لیل ۲۱ - ضحیٰ ۱۱ - انشراح ۱۱ - تکاثر ۸ -  
عصر ۳ - همزه ۹ - فیل ۵ - قریش ۴ - ماعون ۷ - کوثر ۳ - کافرون ۶ - نصر  
۳ - تبت ۵ - اخلاص ۴ - فلق ۵ - ناس ۶.

آیات متشابهات - آیاتی از قرآن است که احتمال معانی کثیره دارد و با تفسیر  
و تاویل روشن میشود.

آیات محکمت - آیاتی از قرآن که صریح است و حکم آن ظاهر میباشد و تاویل  
ندارد:

محکوم باد ملک ترا تا اساس دین زایات محکمت و احادیث محکم است  
سلمان ساوجی

آیت - در معانی زیر بکار رود:

الف - نشان، نشانه، علامت، اماره، آیه:

ای بزمگه تو صورت فردوس وی رزمگه تو آیت محشر

مسعود سعد

ب - جمله، کلام، فقره از فقرات سوره قرآن:

بوقت شاه جهان ارپیمبری بودی دویت آیت بودی بشأن شاه ایدر

معزی



ج - معجز، کرامت:  
و آیت‌ها نمود از عصا و دیگر چیزها.

### مجل التوارینخ والقصص

او آیت پیمبر ما بود روز حرب از ذوالفقار بود وز صمصام آیتش  
ناصر خسرو

د - دلیل - حجت، برهان:

گفت من اینها ندانم حجتی که بود در پیش عامه آیتی  
مولوی

چون چون و چرا خواستم و آیت محکم در عجز به پیچیدند این کور شد آن کر  
ناصر خسرو

ایش - آیش ۲۰۸ بدو معنی است:

الف - به نوبت گذاشتن زمین زراعتی برای گرفتن نیرو که عادتاً یکسال  
نمیکارند و سال دیگر میکارند و این را آیش گویند.  
ب - زمینی که به نوبت گذاشته شده است. در این معنی معادل کشتخان و  
کشتخان.

آیفت - حاجت و نیاز:

ناسزا را مکن آیفت که آبت بشود به سزاوار کن آیفت که ارجت دارد  
دقیقی

آیزنه - ترکی است بمعنی شوهر خواهر.

آینی - ترکی و بمعنی آقازاده و برادرزاده است.

آیه - بند، جمله‌هایی که هر سوره قرآن مجموع آنهاست. مثلاً آیه ۳۵ از سوره

۲۱ جمع آن آیات است.

انصاف نیست آیه رحمت شود عذاب چینی که حق زلف بود بر جبین مزن  
صائب تبریزی

—۴۳۳—

### تصحیح

در مقاله ادبیات حقوقی شماره ۱۳۲ اشتباهات چاپی زیر تصحیح میشود

صفحه	سطر
۱۱۰	۱۳ بحث از زاید است
۱۲۵	۳۱ پس از نمیشود جمله (پدید میگردد) در چاپ افتاده.